

دولت به مثابه غنیمت؛ عوامل سیاسی فساد اداری

در افغانستان

داکتر محمد شفق خواتی*

چکیده

در این نوشتار، عوامل و زمینه‌های سیاسی فساد اداری به صورت مختصر مورد بحث قرار گرفته است. به زعم نویسنده، عامل محوری و بنیادین فساد اداری در افغانستان، فرهنگ و منطق سیاسی قومی- قبیله‌ای است. این منطق سیاسی، سبب ظهور احزاب قومی و خانوادگی و عامل شکل‌گیری مافیای سیاسی گردیده و کارگزاران این مافیا در تمامی شاه‌رگ‌های نظام سیاسی و اداری پیچک فساد را امتداد بخشیده‌اند. ساختار حامی-پیرو و معافیت غول فاسدان و یخن‌سفیدها به جهت برخورداری از چتر حمایتی مافیایی، خود سبب ایمنی مفسدان دون‌پایه می‌شود. در عین حال، در فضای سیاسی بی‌ثبات و در گرداب بحران‌های متراکم که محصول عقل سیاسی قبیله‌ای و تعارضات قومی در جامعه افغانی است، افرادی که به مناصب اداری در حکومت دست می‌یابند، به دلیل عدم اطمینان نسبت به آینده، حکومت و مناصب را چون غنیمتی تلقی می‌کنند که تا زمان حضور در یک منصب، باید حداکثر بهره شخصی خود را ببرند.

کلیدواژه‌ها: فساد اداری، فساد سیاسی، عقل قومی-قبیله‌ای، غول فاسدان،

دموکراسی صوری.

* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

مقدمه

مدتی است که گفتمان مبارزه با فساد اداری و سیاسی در افغانستان از مباحث روز به شمار می‌رود. بسیاری از حامیان بین‌المللی افغانستان، در چندین اجلاس، ادامه همکاری خود را با دولت افغانستان منوط به مبارزه جدی دولت افغانستان با فساد اداری رو به گسترش اعلام نمودند. با این حال، سازمان شفافیت بین‌المللی، افغانستان را هر سال در ردیف آلوده‌ترین کشورهای فاسد (و اغلب رتبه‌اول تا دوم فاسدترین کشورهای اسیر فساد جدی اداری) رتبه‌بندی می‌کند. تا کنون مبارزه کارآمدی با این پدیده فرصت‌سوز صورت نگرفته است. حتی نهادهایی که در سال‌های گذشته به‌منظور مبارزه با فساد اداری تأسیس شدند، خود اسیر فساد شده و چرخه یا دور باطل اقدامات دولت در مبارزه با فساد اداری، بیش از پیش، پیچک فساد را در کشور تنومندتر نمود. اقدامات بی‌نتیجه تا کنون سبب بی‌اعتمادی بیش از پیش افکار عمومی نسبت به دولت شده و شهروندان را نسبت به جدی بودن دولت یا کارایی اقدامات دولت در زمینه مبارزه با فساد اداری، بی‌باور ساخته است.

ارائه هر نوع راه‌کاری برای مبارزه با این پیچک دولت‌داری در کشور، نیازمند بررسی عوامل اصلی این پدیده هستیم. به لحاظ نظری، فساد اداری عوامل و ریشه‌های متعدد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارد. در این نوشتار، که بریده‌ای از یک بحث تفصیلی است، سعی خواهد شد تنها علل و عوامل سیاسی فساد به‌صورت گذرا مورد بحث قرار گیرد. در پایان، چند نکته در ارتباط با راه‌کارهای مناسب مبارزه با پدیده فساد اداری و منشأ آن، یعنی فساد سیاسی، مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

با توجه به نکات فوق، پرسش محوری تحقیق حاضر آن است که «عوامل و زمینه‌های سیاسی فساد اداری در افغانستان کدام‌اند؟» ضمن الهام‌گیری از نظریات سطح خرد و سطح کلان که در زمینه فساد اداری مطرح است، در ارتباط با عوامل و زمینه‌های سیاسی فساد اداری، نویسنده بر این باور است که عامل محوری و بنیادین فساد اداری در افغانستان، فرهنگ و منطق سیاسی قومی - قبیله‌ای است که سبب ایجاد بحران‌های فراگیر فرهنگی و سیاسی شده و از جمله فساد اداری گسترده، پیامد با واسطه و بی‌واسطه همین فرهنگ و منطق سیاسی قومی - قبیله‌ای به شمار می‌رود. فرهنگ و منطق سیاسی قومی - قبیله‌ای هم به‌صورت مستقیم روی تکوین و گسترش فساد اداری اثرگذار است و هم به واسطه متغیرهای میان‌گری که معلول آن فرهنگ و منطق سیاسی به شمار می‌روند. سرشت و ماهیت نظام سیاسی و نحوه توزیع قدرت و منطق رقابت سیاسی، بی‌تردید از عوامل تأثیرگذار بر پدیده فساد اداری به شمار می‌رود.

از دیگر سو، بحران‌های سیاسی که خود محصول منطق قومی و قبیله‌ای و لازمه تعارض ساخت

اجتماعی و بافت فرهنگی جامعه است، قدرت‌مندترین عاملی است که تنور فساد را روشن نموده و همواره گرم نگهداشته است؛ بنابراین، در یک دسته‌بندی کلان، عوامل و زمینه‌های سیاسی فساد در افغانستان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی بحران‌های سیاسی‌ای که از دیرزمان دامن‌گیر جامعه افغانی بوده است، و دیگری سرشت و ساختار نظام سیاسی. علاوه بر تأثیر انکارناپذیر اقتضائات دوران گذار از دنیای سنتی به فضای جدید و بحران‌های سیاسی بر بروز و تشدید فساد، سرشت قومی و قبیله‌ای نظام سیاسی، نارسایی‌ها در نظام حزبی و فقدان شایسته‌سالاری که به ماهیت نظام سیاسی و سازمان حکومت مربوط می‌شوند، از مواردی به شمار می‌روند که هرکدام زمینه را برای فساد اداری فراهم نموده و به آن دامن می‌زنند.

۱. بحران‌های فراگیر سیاسی و تلازم توسعه و فساد

تعداد زیادی از نظریه‌پردازان بر تلازم توسعه، نوسازی و فساد تأکید کرده‌اند. یکی از نظریات مطرح در عرصه نوسازی و نابسامانی سیاسی، نظریه ساموئل هانتینگتون است که بر تلازم توسعه و نوسازی با نابسامانی سیاسی تأکید می‌کند (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۹۱). نظریه تلازم توسعه و فساد، بر این نکته دلالت دارد که تمامی جوامع در هنگام گذار، فساد را تجربه کرده‌اند. بر این اساس، می‌توان گفت که دوران گذار و پا گذاشتن در جاده توسعه و نوسازی، از طریق واسطه‌هایی، سبب ایجاد بحران‌های فراگیر سیاسی می‌شود و بحران‌های سیاسی نیز بروز انواع فساد را در پی خواهد داشت. فساد سیاسی و اداری نیز به نوبه خود، آهنگ توسعه در جامعه را با کندی مواجه ساخته و نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را از رشد و ترقی باز می‌دارد. به این ترتیب، دور باطل و چرخه عقیمی در جامعه به گردش درمی‌آید.

تأسیس ۱۳۹۴

۱-۱. ویژگی‌های دوران گذار

در روند نوسازی جامعه و حرکت به سمت توسعه، پدیده‌هایی رخ می‌نماید که سنت را با پدیده‌های جدید در تقابل قرار داده و سبب بی‌قراری ارزش‌ها و هنجارها در جامعه می‌شود. پدیده‌های نوظهور که معلول شرایط گذار و روند نوسازی جامعه به شمار می‌روند، سبب ایجاد بحران‌های سیاسی و به‌خصوص در شرایط حاکمیت منطق قومی و قبیله‌ای بر جامعه، سبب تصادم این منطق با نوسازی می‌گردد، و در نهایت، موجب بروز و تشدید فساد اداری می‌شود. در شرایط گذار و حرکت جامعه به سوی نوسازی و توسعه (به‌خصوص در یک جامعه قومی-قبیله‌ای)، بی‌قراری‌های ارزشی، پیدایش منابع جدید قدرت و ثروت و آفرینش هنجارهای نو، سبب تشدید فساد می‌شود. هنجارهای جدید

نمی‌توانند به صورت آنی شکل بگیرند؛ بلکه در یک فرایند بسیار کند و تدریجی به وجود می‌آیند. در چنین وضعیتی، میان سنت‌های کهن و پدیده‌های جدید و به عبارتی میان هنجارهای قدیمی‌تر و هنجارهای جدید، تعارض‌هایی به وجود می‌آید؛ به گونه‌ای که از یک سو بسیاری از سنت‌های قدیمی مورد نکوهش برخی افراد جامعه قرار گرفته و برای آن‌ها غیر قابل تحمل جلوه می‌کند و از سوی دیگر، چون هنجارهای جدید نیز هنوز در جامعه نهادینه نشده‌اند، افراد با احساس یک نوع آزادی عمل، به رفتارهایی روی می‌آورند که نه مطابق با هنجارهای قدیم است و نه با هنجارهای جدید مطابقت کامل دارد (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۹۲).

در دوره گذار، گروه‌های جدیدی از هر سو سر برمی‌آورند و منابع جدید قدرت و ثروت پدید می‌آیند. از سوی دیگر، ممکن است که حتی برخی از سرمایه‌داران برای به دست آوردن مناصب و منابع جدید قدرت و ثروت، در ابتدا از سرمایه شخصی‌شان استفاده کنند؛ ولی وقتی به قدرت رسیدند، به فکر جبران آن هستند (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۹۴)؛ بنابراین، در فرآیند توسعه در جهان سوم و تصادم ارزش‌های سنتی این جوامع با ارزش‌ها و هنجارهای مدرن، نظام فرهنگی جامعه دچار تغییر شده و از فرهنگ تولیدی/کارکردی به فرهنگ مصرفی/تخریبی تبدیل می‌شود. در پی این تغییر فرهنگی، شخصیت‌های افراد نیز تغییر می‌کند. بسیاری افراد، از یک سو از ارزش‌ها و هنجارهای سنتی بریده و نسبت به آن‌ها بدبین می‌شوند و از سوی دیگر، هنجارها و ارزش‌های نوین را نیز وارونه تقلیده نموده و به کج‌راهه می‌روند. به گفته مولمان، «آن‌ها (مردم جهان سوم) از طبیعت‌های مغرور، شجاع، صدیق، سربلند و بی‌نیاز، عموماً در مدتی کوتاه به افرادی فرومایه، شارلاتان و دروغگو تبدیل می‌شوند که تنها در فکر لذت و سود بوده و فرهنگ سنتی خود را نفی و تمسخر می‌کنند.» (رفیع پور، ۱۳۸۲: ۳۴۰)؛ در حالی که به ارزش‌های مدرن نیز آراسته نشده‌اند.

وقتی هنجارهای نوین خود در جامعه هنوز تعریف و نهادینه نشده باشند، موجب فساد و تباهی سیاسی می‌شوند. دگرگونی در ارزش‌ها، ابتدا عرصه فرهنگ را دربرمی‌گیرد و شامل نگرش‌ها و گرایش‌ها، نوع نگاه به دین، سنت‌ها و هنجارهای قدیمی است. سپس عرصه سیاست را متأثر می‌سازد و چگونگی تغییر ماهیت و ساختار سیاسی، چگونگی و معیار توزیع قدرت، تفکیک قوا و... به مسئله تبدیل می‌شود. سرانجام، عرصه اقتصاد را نیز دربرمی‌گیرد و این روند، در کنار آفرینش هنجارهای نو و پیدایش منابع جدید قدرت و ثروت، بحران‌های سیاسی را در پی دارد. بحران‌های سیاسی نیز به نوبه خود زمینه و شرایط را برای فساد اداری فراهم کرده و به گسترش فساد منجر می‌شود.

اگر تلازم توسعه و فساد پذیرفته شود، در نگاه اول این واقعیت یک پدیده گذرا و موقتی به نظر می‌رسد و فساد ناشی از نوسازی و توسعه جامعه نیز به مربوط به دوران گذار تلقی می‌شود؛ اما واقعیت

مهم‌تر آن است که زمان و طول دوران گذار در هر جامعه‌ای با توجه به ساختار اجتماعی و بافت فرهنگی هر جامعه متفاوت است. در جوامعی که ساختار اجتماعی و بافت فرهنگی مناسب‌تری برای توسعه‌یافتگی و نوسازی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارند، دوران وضع حمل ارزش‌ها و نهادهای مدرن کوتاه‌تر است؛ زیرا مادری که از سلامت جسمی و روحی و توانایی لازم برخوردار باشد، وضع حمل راحتی خواهد داشت؛ اما در جوامعی مانند افغانستان که با موانع قدرت‌مند و پرشماری مواجه است، طول زایمان و زایش نوزاد ارزش‌ها و نهادهای مدرن (عقلانیت مدرن، آزادی، دموکراسی، عدالت و برابری، توسعه اقتصادی و...) آن‌چنان با دردهای شدید و طول مدت زایمان همراه است که گاه مادر (جامعه) را تا دم مرگ و حالت احتضار می‌کشاند و بدون سزارین، این وضع حمل اساساً صورت نخواهد گرفت. از آن‌جا که سلامت و توان‌مندی نوزاد نیز مرهون توان‌مندی و میزان سلامت و توانایی مادر است، در جوامعی نحیف به لحاظ ضعف و ناتوانی شدید مادر (ساخت فرهنگی و بافت اجتماعی) نوزاد نیز آن‌چنان نحیف و آفت‌زده است که به بهانه اندکی از پا افتاده و به بستر بیماری می‌غلطد.

بحران‌هایی که جامعه ما در طول یک قرن اخیر با آن دست به‌گریبان بوده و تا کنون اسیر آن است و پدیده‌ای مانند فساد اداری مولود طبیعی آن به‌شمار می‌رود، خود معلول و پیامد حاکمیت منطق قبیله‌ای در سه قرن اخیر در کشور بوده و در وضعیت گذار درازمدت جامعه، دامن‌گیر آن شده است. این بحران‌های سیاسی که تا کنون به درجات متفاوتی ادامه دارد، عبارتند از: بحران هویت و همبستگی، بحران مشروعیت، بحران مشارکت، بحران سلطه یا فراگیری و نفوذ، بحران ادغام، بحران توزیع یا بحران مدیریت و کارآمدی. این بحران‌ها به‌صورت مترکم و همزمان در کشور وجود داشته و سبب فلج‌شدن جامعه از ابعاد گوناگون شده است. فساد سیاسی و اداری فراگیر در کشور، از جهاتی در همین بحران‌های مداوم و فراگیر ریشه دارد و شرایط مداوم بحرانی جامعه بیش از هر چیز دیگری، آبتن فساد اداری است.

۱-۲. بحران‌های معلول نوسازی و منطق قومی - قبیله‌ای سیاست

فساد اداری با برخی بحران‌هایی که در اثر تصادم فرایند نوسازی و منطق قبیله‌ای در کشور سال‌ها جامعه ما را در دام خود گرفتار کرده است، ارتباط تنگاتنگی دارد. یکی از این بحران‌ها، بحران هویت و همبستگی است که بیش‌تر بار فرهنگی و جامعه‌شناختی دارد. در افغانستان هنوز هویت ملی و ملت یکپارچه به وجود نیامده است. به گفته الیور رِوآ: «افغانستان هرگز ملتی یکپارچه نداشته و تنها دولت داشته است. دولت در چیزی ظهور نکرده که از قدرت فهم و ادراک جامعه بالاتر باشد؛ زیرا از لحاظ

تاریخی، دولت افغانستان ریشه در بخشی از جامعه یعنی کنفدراسیون قبایل داشته است.» (روا، ۱۳۶۹: ۳۴).

ملت زمانی شکل می‌گیرد که دو دسته عناصر عینی و ذهنی فراهم شده باشد. در افغانستان اگرچه عنصر عینی ملت و ملیت، یعنی سرزمین مشترک وجود دارد؛ اما عناصر ذهنی مشترک هنوز پدید نیامده است. عناصر ذهنی عبارتند از: اسطوره‌ها، خاطره‌ها، باورها و فرهنگ و نمادهای مشترک. شهروندان افغانستان کم‌تر اسطوره مشترکی می‌شناسند، باورها و خاطره‌های مشترک و هم‌سانی از تاریخ خود ندارند و هریک از اقوام این کشور خاطره و برداشت خاصی از تاریخ این کشور دارند. هنوز بر سر نمادهای ملی (زبان، سرود ملی، قهرمان‌های ملی و...) اتحاد نظری وجود ندارد. وجدان جمعی و آگاهی تاریخی مشترک در میان شهروندان افغانستان هنوز ضعیف است و اقوام متعدد به سان جزیره‌های جدا از هم زندگی می‌کنند و با فقدان حس همبستگی، نسبت به همدیگر به چشم بیگانه می‌نگرند. در چنین فضایی، جامعه وضعیت گریز و میش پیدا می‌کند و افراد در تلاش‌اند هرچه می‌توانند به منافع شخصی، قومی و قبیله‌ای خود بیندیشند. منفعت ملی، خیر و صلاح جمعی و آبادانی و توسعه کشور، مفاهیم لوکس و خوراک تظاهر خواهد بود. در چنین شرایطی، طبیعی خواهد بود که فساد اداری به سان پل و معبری در خواهد آمد که برای تأمین خواسته‌های فوق و مطابق با ذهنیت و شرایط پیش‌گفته در یک جامعه موزاییکی، نقش ایفا کند. در سرزمینی که به قومستان بدل شده باشد، فساد سیاسی و در پی آن فساد اداری، به یک واقعیت عینی و ملموس بدل می‌شود و از خصایص ذاتی آن به شمار می‌رود.

بحران ثبات و امنیت از دیگر پیامدهای منطق قومی و قبیله‌ای است. منطق سیاسی قبیله‌ای و سیاست قومی سبب شده است که در حدود سه قرن، افغانستان همواره در آتش جنگ‌های داخلی و جنگ با کشورهای دیگر بسوزد. منطق قبیله‌ای به تنازع و جنگ قومی منجر شده و زمینه تاخت و تاز قدرت‌های بیگانه را نیز در این کشور فراهم کرده است. افغانستان در تاریخ معاصر خود، همواره میدان بازی قدرت‌های بزرگ جهانی بوده است. علاوه بر وضعیت ژئوپولیتیکی کشور، تنازع قومی و قبیله‌ای نیز از عوامل اساسی زمینه‌ساز دخالت دیگران در این کشور شده است. مسلم است که وقتی ثبات و امنیت وجود نداشته باشد، فساد فراگیر می‌شود و از آب گل‌آلود عرصه سیاسی کشور، هر مدیری به سان ماهی‌گیری می‌ماند که تور خود را باید پر کند. دولت‌مردان و مأموران همه به صیادانی می‌مانند که در هوای ابری و آسمان تاریک سیاست جامعه باید شکار خود را صید کنند و نسبت به فردای جامعه نه دید روشنی دارند و نه خود را مسئول احساس می‌کنند. برای مدیران ارشد تا یک کارمند دون‌پایه، آنچه خردمندانه تلقی می‌شود، فرصت‌طلبی و دم‌غنیمت‌شمردن و استفاده شخصی از فرصت‌هایی

است که اکنون در اختیار دارند. از زبان حبیب‌الله کلکانی (بچه سقا) نقل شده است که:

«پادشاهی افغانستان اعتبار ندارد؛ چنانچه سردار عنایت‌الله خان سه روز پادشاه بود. در زمان دوست محمد خان پسران او ولایات را مانند حق مهر بین خود تقسیم کردند و دلیل آن را چنین گفتند: چون کار افغانستان اعتبار ندارد، ما برادران این کشور را بین خود تقسیم می‌کنیم.» (مجددی، ۱۳۸۰: ۹۵).

بی‌ثباتی و فساد رابطه تنگاتنگی دارند؛ زیرا در محیط بی‌ثباتی سیاسی، افراد تمایل بیش‌تری برای ارتکاب فساد فراهم می‌کنند و چون آینده سیاسی خود را متزلزل می‌بینند، تلاش می‌کنند از قدرت و اختیارات خود حداکثر استفاده در حداقل زمان ممکن را ببرند. در چنین شرایطی، سیاست‌مداران درمی‌یابند که از طریق رابطه و نفوذ سیاسی در دستگاه قضایی، می‌توان از زیر بار مجازات فساد فرار کرد. (حبیبی، ۱۳۷۵: ۷۹). در وضعیت بی‌ثباتی سیاسی، افرادی که قدرت را در یک مقطعی به دست می‌گیرند، فرصت را مغتنم شمرده و اقدام به چپاول منابع اقتصادی می‌کنند و با توجه به نبود احساس ماندگاری و ثبات در میان این نوع از سیاست‌مداران، در فرصت کم خواهان به دست آوردن منابعی‌اند که در زمان نامعلوم در اختیار آن‌ها نخواهد بود. اغلب نیز این افراد، برای حفاظت از آنچه در این آب گل‌آلود و هوای ابری و بی‌ثباتی و بحران امنیتی جامعه تصاحب کرده‌اند، بخش عمده صید خود را به خارج از کشور منتقل می‌کنند.

از سوی دیگر، نظام‌های مواجهه به بی‌ثباتی معمولاً دچار بحران‌های مالی و اقتصادی متناوب می‌باشند. بحران اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی شکلی از رفتار فسادآمیز در ساختار دولت و بروز فسادهایی در سطوح اول و دوم می‌شود و در یک هرج و مرج اقتصادی و سیاسی، نخبگان و کارکنان همه در پی کسب منافع شخصی خویش برمی‌آیند. معمولاً بحران مالی و اقتصادی هر کشور ناشی از بی‌ثباتی و تنش‌های ریشه‌ای بوده که در نظام سیاسی وجود دارد. «در صورت ایجاد شرایط سوءاستفاده و رانت‌جویی در جامعه، رکود اقتصادی فشار زیادی به نظام اقتصادی وارد می‌کند. در چنین وضعیتی، مقام‌های عالی‌رتبه و قدرت‌مند و دیگر متحدان و دوستان آن‌ها، تلاش می‌کنند تا منافع خود را به هر وسیله‌ای حفظ کنند.» (ربیعی، ۱۳۸۳: ۸۸).

بحران مشروعیت نیز معلول مشترک منطق قبیله و بی‌ثباتی سیاسی است. فساد سیاسی و مالی خود موجب ایجاد نگرش منفی و اعتراض‌آمیز در جامعه شده و به نوعی این نظام‌ها را با فقدان مشروعیت روبه‌رو می‌سازد. اگرچه بحران مشروعیت خود متأثر از فساد اداری است و فساد اداری مشروعیت نظام را در نظر مردم کاهش می‌دهد؛ اما در یک چرخه، در نهایت وقتی نظام با بحران مشروعیت روبه‌رو

شد، خود به تدریج فساد اداری را تشدید می‌کند. آلودگی دولت‌مردان و مدیران جامعه به فساد اداری، سبب تشدید حس بی‌اعتمادی مردم به نظام سیاسی شده و فاصله مردم و حکومت را بیش‌تر می‌سازد. مسلم است که این وضعیت، به بی‌ثباتی و ناامنی در جامعه دامن می‌زند. بی‌ثباتی و ناامنی، به نوبه خود، زمینه تشدید فساد اداری را فراهم می‌کند.

از دیگر بحران‌های جامعه افغانی، بحران توزیع است. این بحران به شیوه حکومتی در توزیع کالاها، خدمات و ارزش‌ها در صحنه جامعه مربوط می‌شود (بدیع، ۱۳۷۶: ۶۳). توزیع نابرابر ثروت یا کالا، خدمات و هر نوع ارزش دیگر تابعی از توزیع نابرابر قدرت است. توزیع نابرابر قدرت نیز، به نوبه خود، توزیع نابرابر ثروت را در پی دارد و بحران توزیع نیز در اساس مربوط به قلمرو قدرت است. اگر در جامعه احساس شود که قدرت به صورت ناعادلانه تقسیم شده است یا کارمندان نهادهای دولتی احساس کنند که برابری در توزیع قدرت وجود ندارد، به تدریج به فساد کشیده می‌شوند. پس از یک نگاه، «فساد می‌تواند پاسخی بخردانه باشد برای برخی بخش‌هایی از جامعه که اعتقاد دارند بهترین و برترین منافع‌شان از سوی نظام سیاسی تأمین نمی‌شود. در برخی وضعیت‌ها، شهروندان فساد می‌کنند تا منافع خود را پیش ببرند. هنگامی که بازارهای سیاسی کامل نیست، رأی‌دهندگان ممکن است دومین راه‌حل بهتر را انتخاب کنند؛ یعنی یک سیاست‌مدار فاسد را برگزینند که به منافع آن‌ها خدمت کند. در چنین وضعیتی، آنان این سیاست‌مدار فاسد را بر یک سیاست‌مدار شریف که نماینده آن‌ها نیست و به نفع آنان کاری نمی‌کند، ترجیح می‌دهند.» (جین، ۱۳۸۵: ۱۰).

از دیگر بحران‌های جدی فراروی دولت کنونی، همانند نظام‌های سابق (که زاده منطق قومی - قبیله‌ای است)، بحران مدیریت و کارآمدی دولت است. دولت‌های افغانستان از ناکارآمدترین دولت‌های دنیا بوده است. بزرگ‌ترین چالش بر سر راه توسعه و بازسازی کشور، همین منطق قبیله‌ای و گرایش‌های قومی است. نخبگان این کشور، بیش از پنجاه درصد از انرژی و نیروی فکری‌شان صرف منازعات و تأمین منافع قومی یا منافع شخصی می‌شود و اگر بر فرضی هم بخواهند در زمینه رفاه و توسعه کشور و مسائل کلان ملی که منفعت آن شامل حال تمامی ساکنان این سرزمین شود، فکری هم بکنند، تنها درصد بسیار ناچیزی از این فکر و مشغله ذهنی‌شان را مسائل ملی تشکیل می‌دهد. حکومت در اداره خود با بحران ظرفیت مواجه بوده و نتوانسته است توسعه کشور را به خوبی مدیریت کند. بحران در مدیریت توسعه و ناکارآمدی در ایفای وظایف و محدودکردن ظرفیت خود توسط علایق قومی و زنجیرهای قبیله‌ای هم خود فساد است و هم از طرق گوناگون، انواع فساد اداری را در پی دارد و سبب کاهش حس وفاداری ملی و در نهایت، گسترش فساد می‌شود.

بررسی «کیفر» و «ناک» نشان می‌دهد که مؤسسات دولتی ضعیف، همبستگی بالایی با میزان شیوع

فساد مالی دارند (رهبر، ۱۳۸۱: ۳۳۰). ناکارآمدی دولت‌ها آن‌ها را وادار به داد و ستد سیاسی و مالی با گروه‌های فشار و منتفذ می‌سازد. طبق بررسی مستند و دقیقی که هاکوپیان از دولت «منیاس جرایس» انجام داده است، نشان می‌دهد که بده و بستان سنتی خانواده‌های زمین‌دار با دولت به صورت حمایت سیاسی و در قبال برخورداری از ثمرات حمایتی دولت با گذشت زمان بیش تر شده است. با گسترش نقش دولت، بازماندگان خانواده منیاس که در قدیم حاکمیت را در دست داشتند، کنترل مستقیم مشاغل سیاسی را در سطح رهبری به دست گرفتند و از منابع دولت نیز هرچه بیش تر به عنوان منبع اصلی قدرت و ثروت استفاده کردند (ربیعی، ۱۳۸۳: ۶۰).

در دولت‌های توسعه‌نیافته، مدیران نالایق و افراد زیردست‌شان چون برای اداره امور راه‌حل علمی نمی‌یابند، از راه فساد مسئله را حل می‌کنند. از طرف دیگر، وقتی فساد در جامعه رایج باشد، مسئولان و مجریان قانون به نحوی تضعیف می‌شوند که دیگر قادر به اداره امور نیستند. در ادامه این روند چون مردم می‌بینند که مسئولان قادر به تعقیب متخلفین نیستند، بیش تر به فساد روی می‌آورند. هرگاه باور عمومی بر این باشد که دیگران اعمال خلاف زیادی مرتکب می‌شوند و مجریان قانون در مقابل آن‌ها ضعیف عمل می‌کنند، در این صورت برای افراد فاسد یک نوع ایمنی به وجود می‌آید که در سطح وسیعی مسئله گسترش می‌یابد. در مقابل اگر مردم تصور کنند که فساد کم است و در صورت مشاهده فساد با مجازات شدیدی مواجه می‌شوند، احتمال وقوع فساد کاهش می‌یابد. ناکارآمدی دولت باعث معطلی و کندی در انجام پروژه‌های ناتمام و طولانی زمینه را برای بروز فساد مهیا می‌سازد. از سوی دیگر، ناکارآمدی دولت باعث می‌شود که دولت نتواند درآمدهایی از قبیل عوارض و مالیات را وصول نماید؛ زیرا مردم با تبانی با مأموران مالیات از پرداخت آن‌ها شانه خالی نموده و از این طریق نیز دولت ضعیف‌تر و فساد قوی‌تر می‌شود (ربیعی، ۱۳۸۳: ۶۴).

۲. سرشت و ساختار نظام سیاسی

ساختار سیاسی جامعه، میزان قدرت و مسئولیت سیاست‌مداران را تعیین می‌کند و از این طریق، بر منافع و هزینه‌های فساد برای هر سیاست‌مداری اثر می‌گذارد. هنگامی که پست‌های سیاسی بر اساس روابط سیاسی و تعاملات پشت‌پرده اعطا می‌شود، معیارهای لیاقت و شایسته‌سالاری نادیده گرفته می‌شود و مدیران به جای خدمت به کل جامعه، از امکانات و اختیارات خود برای خوش‌خدمتی به سیاست‌مداران یا جناح‌های سیاسی خاص استفاده می‌کنند.

شاید تا حدود یک‌دهه پیش، فساد پدیده گذرا و مربوط به قبل از ظهور نظام دموکراسی تصور می‌شد. بر اساس این تصور، هر اندازه آزادی بیان و مطبوعات و قدرت مردم در انتخاب سیاست‌مداران

بیش تر باشد، سیاستمداران برای حفظ موقعیت سیاسی و وجهه اجتماعی خود، به میزان کم‌تری مرتکب فساد خواهند شد. به همین جهت، پدیده فساد به‌ویژه هنگام گذار شتابان از جامعه سنتی به یک نظام مدرن که در آن تمایز میان عرصه دولتی و خصوصی روشن‌تر بود، رشد می‌کرد و به محض عادی و به‌هنجار شدن نیروهای بازار و دموکراسی، رو به نابودی می‌گذاشت. گویا رشد فساد با رشد دموکراسی نسبت معکوس دارد. در نظام‌های سلطنتی، شاه خود عامل اصلی فساد بود و از طریق بخشش و امتیازاتی که از طرف او اعطا می‌شد، فساد از بالا به پایین سرایت می‌کرد. شاه با توزیع ماهرانه رشوه، عناوین اشرافی و مشاغل عمومی، و یا تهدید به رسوایی، اطرافیان خود را ابزار قرار می‌داد، قدرت شوراها و مجالس را تضعیف می‌کرد، طبقه اشراف مستقل را به صورت عده‌ای درباری و انگل درمی‌آورد و پس از نابودی آزادگی و شرافت آن‌ها، دستش برای هر نوع جنایت و فساد باز می‌شد.

برخی محققین، مطالعه و تجارب برقراری رابطه بین دموکراسی و فساد را آنچنان قطعی تلقی نموده‌اند که حتی برخی مطالعات با سنجش سلامت نخبگان به تبیین میزان مردم‌سالاری در جوامع پرداخته‌اند. «از این منظر، در واقع سلامت نخبگان (سلامت در برابر فساد آن‌گونه که سازمان شفافیت بین‌المللی اندازه‌گیری کرده است) عامل کلیدی است که مردم‌سالاری‌های صرفاً صوری را از مردم‌سالاری‌های واقعی تفکیک می‌کند.» (ولز، ۱۳۸۲: ۲).

اما باید یادآور شد که در دموکراسی نیز زمینه‌هایی برای انحراف و قلب ماهیت دموکراسی و سوء استفاده از عناصر آن، زمینه تشدید فساد را فراهم می‌کند. در خصوص جامعه افغانی باید گفت که نظام سیاسی موجود کشور، در واقع در صورت دموکراسی است و سیرت و سرشت این نظام با مؤلفه‌های قومی و قبیله‌ای سرشته شده است و شرایط یک دموکراسی واقعی در آن هنوز تحقق نیافته است. اگر بخواهیم رابطه فساد و دموکراسی را دقیق‌تر ارزیابی کنیم، ملاک ما برای سنجش حاکمیت دموکراسی باید میزان سلامت یا آلودگی کارگزاران دولتی و حتی غیر دولتی به فساد باشد؛ یعنی به هر میزان که از سلامت اداری برخوردار باشیم و به هر میزان که فساد در دستگاه‌ها و ادارات فروکش کند، در واقع به همان میزان به روح دموکراسی نزدیک‌تر شده‌ایم و به هر میزان که فساد اوج بگیرد، به همان میزان از روح دموکراسی فاصله گرفته‌ایم. حتی اگر سازوکار انتخابات و رقابت احزاب هم وجود داشته باشد، اما در صورت فساد و معیوب‌بودن خود این سازوکارها و وجود فساد اداری در دستگاه‌ها، باید گفت به دموکراسی صوری رسیده‌ایم، نه به دموکراسی یا حتی شبه دموکراسی. به لحاظ سرشت و ماهیت، نظام سیاسی موجود ما با دو مشکل اصلی مواجه است که چهره دموکراتیک آن نمی‌تواند لوازم و پیامدهای ضد دموکراتیک و فسادزا را خنثی نماید. این دو لازمه عبارتند از: ۱) سرشت قومی و قبیله‌ای نظام سیاسی؛ ۲) ماهیت قومی - قبیله‌ای احزاب سیاسی.

۲-۱. سرشت قومی و قبیله‌ای نظام سیاسی و فقدان شایسته‌سالاری

«آروین ک. جین» در یک اظهار صریح می‌گوید: «ماهیت و کارکرد نهادهای سیاسی تعیین می‌کند که چه میزان فساد در یک جامعه وجود خواهد داشت؛ با این فرض که موافقتی درباره ارزش‌های نهفته در امر فرمان‌فرمایی، پیشاپیش در دست است.» (جین، ۱۳۸۵: ۸). از نظر «ویتو تانزی» در بعضی کشورها فساد زیر سر رهبران سیاسی است؛ در بعضی دیگر از کشورها فساد از کارکنان دولت و کارمندان شهرداری سرچشمه می‌گیرد و در بعضی دیگر از کشورها هم هردو گروه دست به کار فسادند. به طور کلی، در نظام‌هایی مبتنی بر دموکراسی واقعی، فساد رهبران و مسئولان سیاسی معمولاً مهار می‌شود یا سرانجام افشا می‌گردد و جلوی آن گرفته می‌شود و به ندرت به سطح افراطی موجود در حکومت‌های استبدادی می‌رسد. البته منظور این نیست که دموکراسی مصون از فساد است و مقامات منتخب مردم در نظام دموکراسی به فساد آلوده نمی‌شوند؛ بلکه رهبران سیاسی و دولتی این‌گونه نظام‌ها نیز گاهی در ایفای نقش خود به راه انحراف کشیده می‌شوند. بیانات دو پهلو، سخن گفتن باب طبع مردم و پرده‌پوشی حقایق صرفاً بنا به ملاحظات انتخاباتی، اعمالی هستند که اشخاص، جوامع و نظام‌های دموکراتیک را فاسد می‌کنند. بزرگ‌ترین فسادها وقتی پایه‌ریزی می‌شوند که سیاست‌مداران و مقامات دولتی، پست‌ها، مناصب و مشاغل مهم را بین آشنایان و وابستگان خود تقسیم می‌کنند و به این ترتیب، احزاب سیاسی و سازمان‌های دیگر را از ارزش‌ها و اصول اخلاقی تهی می‌سازند. نه تنها رهبران انتخاب‌شده ممکن است فاسد شوند؛ بلکه رهبران فاسد نیز ممکن است انتخاب شوند (تدبیر اقتصاد، بی تا: ۱۸۳).

بنیاد اندیشه

در کشور ما، از آن‌جا که سرشت و بنیاد نظام سیاسی موجود سرشت قومی است و بر ارزش‌ها و منطق قبیله‌ای تکیه زده است، ظواهر دموکراتیک آن نیز به هیچ‌وجه نمی‌تواند گرهی از کار بگشاید. در واقع، در چنین نظامی، خطای مردم در انتخاب یا تعمدشان در انتخاب نمایندگان و کارگزاران غیر صالح، تقسیم مشاغل بین خویشاوندان و هم‌قبیله‌ای‌ها، دور شدن احزاب از اصول اخلاقی، همه و همه یک پدیده طبیعی مطابق سرشت نظام سیاسی و هم‌خوان با بستر اجتماعی آن (فرهنگ قبیله و منطق قومی) است. قوم‌سالاری در نظام سیاسی، بنا به اقتضای طبیعت خود، شایسته‌سالاری را منهدم می‌کند و زمینه روی کار آمدن مدیران و مأموران فاسد را در ساختار نظام فراهم نموده و در نتیجه، زمینه هر نوع فساد اداری را فراهم می‌سازد.

دموکراسی یک شیوه و روش برای حکومت‌کردن است و یک حقیقت عینی بیرونی ندارد. مؤلفه‌ها و عناصر دموکراسی اگر صحیح و سالم باشند، نتیجه هم مثبت خواهد شد. مشارکت مردمی،

برابری، آزادی، رقابت احزاب، پاسخ‌گو بودن مسئولان و تفکیک و استقلال قوا از عناصر و مؤلفه‌های دموکراسی به شمار می‌رود. در کشوری مانند افغانستان، هیچ‌یک از مؤلفه‌های فوق به شکل سالم وجود ندارد. در دموکراسی فرض بر این است که مشارکت مردمی مبتنی بر انتخاب اصلح است؛ در حالی که در افغانستان، اغلب تعلقات قومی و مذهبی و سرمایه‌مادی افرادِ منتخب، سرنوشت و میزان رأی‌شان را تعیین می‌کند و نه شایستگی آنان. برابری نیز تا کنون گم‌شده‌ی جامعه‌ی ماست و به‌صورت یک آرمان باقی مانده است. دموکراسی به‌عنوان یک ابزار و وسیله و یا یک شیوه، وقتی درست مورد استفاده قرار نگیرد و قلب ماهیت شود، با وجود محدود کردن قدرت دولت، مشوق فساد مالی است. دموکراسی در اثر تغییر سرشت و استحاله و قلب ماهیت شدن، به دموکراسی صوری با پیامدهای ضد دموکراتیک تبدیل می‌شود؛ بنابراین، دموکراسی زمینه‌ساز فساد نیست؛ بلکه تحریف دموکراسی و استحاله‌ی عناصر آن در نمک‌زار قبیله و سوءاستفاده از مؤلفه‌های مقوم دموکراسی، عامل تشدید فساد است.

ماهیت قومی و قبیله‌ای نظام و نیز حاکمیت منطق قومی و قبیله‌ای در بافت کلی جامعه، سبب فقدان شایسته‌سالاری و روی کارآمدن قوم‌سالاران می‌شود. در یک فرایند انتخاباتی که صورت دموکراتیک دارد، در اصل به انتخاب اصلح و شایستگان توجهی صورت نمی‌گیرد و انتخاب کردن‌ها و انتخاب شدن‌ها بر معیار فاکتورهای قومی و قبیله‌ای صورت می‌گیرد. وقتی در اساس انتخابات با ارزش‌های قومی و قبیله‌ای گره بخورد، عزل و نصب‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و دیگر موارد پس از ورود منتخبان با فرهنگ قبیله در ادارات و اشغال مناصب، همه رنگ و بوی قومی و قبیله‌ای به خود می‌گیرد. منتخبانی که خود با یک پس‌زمینه یا حمایت قومی و قبیله‌ای روی کار آمده‌اند و نه بر اساس لیاقت و شایستگی، در عزل و نصب زیردستان خود نیز بر مبنای صلاحیت‌ها و شایستگی‌ها عمل نخواهند کرد؛ بلکه در همان چهارچوب قومی و قبیله‌ای اقدام نموده و اطراف خود را از افراد فاسدی پر خواهند کرد که تنها اشتراک قومی و قبیله‌ای سبب شده است آن‌ها در رأس یک اداره یا ایفای یک وظیفه قرار بگیرند.

فقدان یک نظام جامعی برای گزینش استخدام افراد و عدم رعایت شایسته‌سالاری به جهت حاکمیت روح و تفکر قبیله‌ای و قومی و نبود یک سیستم نظارتی دقیق بر روند استخدام، سبب شده است که در بسیاری از موارد، استخدام دولتی تحت تأثیر مصلحت‌سنجی‌های مدیران، سلیقه‌ای و توصیه‌پذیر گردد و بدین ترتیب، طبیعی می‌نماید که زمینه‌ی هر نوع فساد اداری به راحتی فراهم شود. فساد سیاسی و ارتشا کسان را بر مناصب بالا مسلط می‌کند که در حین تکفل وظیفه، فقط به امور شخصی خود و جمع‌آوری مال از هر راه ممکن می‌اندیشند؛ چون می‌دانند که منصب‌شان موقتی است. دامنه‌ی این فساد به عرصه‌های کلان اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشیده می‌شود و فساد در سطح کلان و کل جامعه

تکثیر می‌شود و رشد می‌کند (المنظمه العربیه للتمیة الاداره، ۲۰۰۸: ۱۹۶-۱۹۷).

۲-۲. ماهیت قومی و قبیله‌ای احزاب سیاسی

در دموکراسی فرض بر این است که احزاب فراتر از مرزهای قومی و قبیله‌ای و بر اساس رویکرد و یک استراتژی سیاسی و اقتصادی که مرزهای آن در تنگنای مرز قومیت و قبیله نمی‌گنجد، با هم به رقابت می‌پردازند. قانون جدید احزاب افغانستان نیز تشکیل حزب بر مبنای قومیت را ممنوع می‌داند (قانون احزاب، فصل دوم، ماده چهارم و ششم). تمامی احزابی نیز که تا کنون در وزارت عدلیه ثبت شده و مجوز گرفته‌اند، استراتژی‌ها و خط‌مشی‌های خود را ملی اعلام نموده و خود را فراقومی معرفی می‌کنند؛ اما در عمل یک حزب فراقومی هم وجود ندارد. احزاب نه تنها در حصار قومیت، بلکه اغلب به یک خانواده و گاه شخص وابسته‌اند. در حقیقت، حزب در افغانستان یعنی یک ارباب سنتی و مافیایی با خانواده، فرزندان و چند فرد ستایش‌گر آن ارباب که مزد ستایش‌گری‌شان، حمایت‌های مالی و سیاسی ارباب در رقابت‌های اداری است. گاه اتحادهای بسیار ناپایدار و چند روزه میان چند حزب مافیایی متعلق به چند گروه قومی در خم و پیچ‌های معاملات سیاسی شکل می‌گیرد که فلسفه وجودی‌شان تأمین منافع مشترک مافیایی است. این اتحادها نیز پس از چند روزی، بر اساس منطق حاکم و منطق قومی و قبیله‌ای یا به اقتضای منافع شخصی اربابان و مافیای سیاسی، به همان چاه ویل قبیله باز می‌گردند و به دام قومیت می‌افتند یا اسیر منافع شخصی و خانوادگی اربابان قومی می‌شوند.

احزاب موجود بسیار تلاش نموده‌اند تا خود را فراقومی جلوه دهند؛ اما این امر نه ممکن شده است و نه ممکن خواهد شد؛ زیرا از آغاز این احزاب بر مبنای قومیت تشکیل شده و پس از تشکیل بر بنیاد قومیت، امکان فراقومی شدن وجود نخواهد داشت. حزب فراقومی زمانی ممکن می‌شود که از اساس فراقومی و عاری از گرایش‌های قومی تشکیل شود.

علاوه بر این، در زمینه تأمین منابع مالی احزاب، نرم و روند پذیرفته‌شده در دنیای دموکراتیک این است که «این منابع به صورت مستقیم و غیر مستقیم، از سوی مردم تأمین شود. شکل مستقیم آن این است که مردم بدون واسطه، به صورت نقدی و غیر نقدی، به احزاب و فعالان سیاسی کمک نمایند. در شکل غیر مستقیم نیز دولت به مجموعه‌های مذکور کمک می‌کند.» (همدمی، ۱۳۸۳: ۱۶۰). اما در کشور ما، پدیده انتخابات و نظام حزبی از نقاط ضعف و مشکلات عدیده‌ای رنج می‌برد که برخی از این موارد، به نحوه تأمین مالی احزاب و روند برگزاری انتخابات مربوط است. در این خصوص، موارد ذیل قابل یادآوری است:

۱. چند انتخابات گذشته نشان داد که علی‌رغم آن که دست ما هنوز منتظر به سوی کمک‌های

جامعه جهانی دراز است؛ اما مصرف بی‌رویه و ریخت و پاش یا اسراف و تبذیر در روند انتخابات در کشور، بسیار بالاست و از عقل و تدبیر به دور می‌نماید. شاید در هفت کشور صنعتی دنیا هم این میزان ریخت و پاش و بذل و بخش صورت نگیرد. این ریخت و پاش‌ها که خود فی‌نفسه نوعی فساد به شمار می‌رود، پیامدهای شومی هم در عرصه سیاست و اداره کشور در پی دارد که در پایان به آن اشاره خواهد شد.

۲. مردم به صورت مستقیم سهم کمی در تأمین مالی نامزدها دارند.

۳. دولت هم به نامزدان یا مساعدتی ندارد و یا مساعدتش بسیار ناچیز و اندک است.

۴. دونه‌ها و تمویل‌کنندگان نامزدان، برای مردم و یا یک مرجع رسمی در کشور مشخص و شناخته شده نیست.

۵. احتمال وابستگی برخی منتخبان به بیرون از مرزهای کشور و قدرت‌های جهانی یا منطقه‌ای وجود دارد، و این وابستگی و تعهدی که فرد منتخب به کمک‌کننده خود دارد، لوازم و پیامدهای منفی قابل توجهی را برای کشور و جامعه در پی خواهد داشت. برای انجام تعهداتی که در قبال حامی و تمویل‌گر خود دارد، ناگزیر دست به قانون‌شکنی‌ها و فسادهایی خواهد زد و نخواهد توانست که به منافع ملی ملتزم بماند.

۵. هم‌چنین، احتمال وابستگی یا بدهکاری برخی از منتخبان به کمک‌کنندگان داخلی وجود دارد که این نوع افراد نیز تلاش خواهند کرد برای حامیان خود دست به اقداماتی بزنند که ممکن است وجهه قانونی نداشته باشد و به ضرر اکثر مردم تمام شود.

۷. اکثر منتخبین پس از انتخابات گرفتار وضعیت نامناسب مالی می‌شوند. این دسته خانه‌ای را که خراب کرده‌اند، باید باز پس بسازند. جیب و کیسه‌ای را که خالی کرده‌اند، باید از نو پر کنند. پول‌هایی را که هنگام انتخابات از دیگران جمع کرده‌اند، باید باز پس دهند و به سایر تعهداتی مالی و غیر مالی‌ای که به تمویل‌کنندگان خود سپرده‌اند، ناگزیر اند که عمل کنند.

ناگفته پیداست که نکات فوق بر عملکرد شخص یا اشخاص منتخب تأثیر منفی زیادی خواهد داشت و راه برآورده ساختن بسیاری از ضرورت‌های فوق، جز فساد اداری چیزی نخواهد بود. نقاط ضعفی که بر شمرده شد، برای هر کشوری می‌تواند بسیار خطرناک و تباه‌کننده باشند. مهم‌ترین تأثیر این وضعیت، «احتمال تبانی برخی از منتخبان با کمک‌کنندگان و بعضی از دست‌اندرکاران حکومتی، در جهت تأمین منافع مادی برای خود و دیگران است. فساد از این نوع می‌تواند در بخش‌های مختلف حکومت و در امور مختلفی هم‌چون تصویب قوانین و مقررات و تصمیمات اداری و قضایی نمود

پیدا کند. این نوع فساد که فساد سیاسی نامیده می‌شود، می‌تواند تهدیدی برای حاکمیت و امنیت ملی هر کشوری باشد و سایر اجزای سیستم حکومتی را به فساد آلوده نماید. به طور کلی می‌توان گفت که سایر انواع فساد مالی و اقتصادی، در اغلب موارد محصول فساد سیاسی و یا به طور مستقیم یا غیر مستقیم تابعی از آن است.» (همدمی، ۱۳۸۳: ۱۶۰).

از معضلات اساسی در دموکراسی نیم‌بند ما، تقلب‌های گسترده در انتخابات و خرید و فروش آراست. در یک سازوکار دموکراتیک، وقتی به دست آوردن قدرت فقط از طریق انتخابات و پیروزی در انتخابات هم فقط از طریق کسب آرای بیش‌تر ممکن باشد، بعضی افراد قدرت طلب و ثروت مند یارای آن را دارند که با صرف پول بیش‌تر، آرای بیش‌تری برای خود کسب یا خریداری نمایند. در این صورت، دموکراسی می‌تواند موجب تصاحب قدرت توسط گروه‌های مافیایی شود که برای رسیدن به قدرت پول خرج می‌کنند و پس از رسیدن به قدرت با سوء استفاده از آن به فساد و ثروت‌اندوزی می‌پردازند و پول‌های به‌دست‌آمده را نیز صرف تصاحب قدرت و نفوذ بیش‌تر می‌کنند. از جمله موارد فساد مالی قدرت در تاریخ دموکراسی، داستان معروف به قدرت رسیدن گروه مافیا در ایتالیا می‌باشد. نوع دیگری از فساد ناشی از دموکراسی نیز وجود دارد که ریشه آن در وفاداری و اطاعت کورکورانه، تسلیم محض و فرصت‌طلبی زیردستان قرار دارد. گرچه هر کسی حق دارد رأی بدهد و مسئولیت هر رأی‌دهنده هم این است که رأی خود را به کسانی بدهد که از صداقت، لیاقت، توانایی و راست‌گویی برخوردار باشند؛ اما بسیاری از افراد به تعهد خود در اعمال این حق و دادن رأی مسئولانه عمل نمی‌کنند. در نتیجه افرادی که جاه‌طلبی سیاسی دارند و فاقد قابلیت‌های لازم می‌باشند، برای رسیدن به قدرت، سنت‌های دموکراسی را به انحراف می‌کشانند. در انتخابات پارلمانی مارس ۱۹۳۳ در آلمان، حزب نازی به طور قانونی اکثریتی قاطع به دست آورده و راه را برای دستیابی هیتلر به فاسدترین نوع قدرت، یعنی قدرت مطلقه گشود (همان: ۱۸۵).

در چند انتخاباتی که از سال ۱۳۸۳ به بعد در افغانستان برگزار شده است، شاهد موارد متعدد از خرید و فروش آرا بوده‌ایم. این خرید و فروش‌ها تا پرداخت رشوت به کارگزاران و مسئولین کمیسیون انتخابات را دربرمی‌گیرد. میزان پرداخت پول از ده دالر و کم‌تر در برابر هر کارت رأی تا صدها میلیون دالر رشوه را شامل می‌شود. برآیند تقلب در انتخابات و خرید و فروش آرا، منزوی شدن افراد شایسته، کاردان، صالح و سالم و روی کار آمدن و راه یافتن افراد ناشیاست، ضعیف و فاسد در نهادهای حکومتی است که بر مبنای لیاقت و شایستگی وارد این نهادها نشده‌اند؛ بلکه ثروت و قدرت اقتصادی یا فیزیکی آنان زمینه را برای ورودشان به نهادهای حکومتی فراهم ساخته است. در چنین شرایطی، آلودگی ادارات و نهادهای حکومتی به انواع فساد اداری، یک پیامد طبیعی خواهد بود.

۲-۳. دموکراسی آفت‌زده و آفت‌زایی دموکراسی

چالش‌هایی که تا کنون اشاره شد، به نحوی همگی دال بر آن‌اند که در جامعه ما به‌رغم صورت دموکراتیک نظام سیاسی، سیرت و سرشت آن با انواعی از نارسایی‌ها سرشته شده است که خود عامل تخدیر دموکراسی و پوسیدگی ستون‌های آن است. سوء استفاده از مؤلفه‌های دموکراسی و استفاده و ارونه از عناصر دموکراتیک نظام، سبب تکثیر بذر فساد گردیده و چرخه باطل فساد هم‌چنین خواهد چرخید. دموکراسی وقتی خود دچار آسیب و آفت شد، در یک فرایند دموکراتیک انتخاب و انتصاب کارگزاران نظام دموکراتیک، جز فساد و آفت چیز دیگری رخ نخواهد نمود. در دموکراسی ویژگی‌هایی وجود دارد که زمینه سوء استفاده افراد ناشایست و فاسد را در رسیدن به مطامع‌شان فراهم نموده و مسیر ارتکاب فساد را برای افراد فرصت‌طلب و فاسد هموار می‌سازد. یک از این ویژگی‌ها، در جامعه فقیر و در عین حال مصرف‌گرای افغانستان، آن است که هزینه‌های سیاسی و انتخاباتی برای سیاست‌مداران نیاز به پول را به وجود می‌آورد و به صرف کردن پول‌های هنگفتی برای کسب رضایت رأی‌دهندگان و حتی خرید آرا روی می‌آورند. اگر یک نماینده مجلس هزینه هنگفتی را صرف مبارزه انتخاباتی خود کند، رقیب او نیز مجبور است حداقل به اندازه او پول خرج کند. طبیعی است که این مخارج پس از رسیدن به منصب مورد نظر، از طریق فساد جبران می‌شود.

در یک دموکراسی سالم، انتخاب مقام‌ها و اعضای سیاسی باید به گونه‌ای باشد که افراد انتخاب‌شده بتوانند مردم را به مقید بودن برنامه‌های‌شان قانع کنند و قادر به اجرای این برنامه‌ها هم باشند. در چنین نظامی، خرسندی و رضایتی که انتخاب‌شوندگان از حرفه خود کسب می‌کنند، بیش‌تر جنبه معنوی (کسب شهرت، اعتبار و اقتدار) دارد تا جنبه مادی. برعکس، در یک نظام دموکراتیک فاسد، احزاب سیاسی تمایل دارند افرادی را انتخاب کنند که بتوانند از طریق انجام معاملات نامشروع، با آن‌ها به ثروت هنگفتی دست یابند. در چنین وضعیتی، حرفه سیاسی راهی بسیار سریع برای صعود از نردبان ترقی اجتماعی محسوب می‌شود و افزایش فزاینده ارتباط متقابل بین محیط سیاسی و محیط تجاری، موجب پیدایش گروه جدیدی از واسطه‌ها می‌شود که افراد آن نه کاملاً به محیط سیاسی تعلق دارند و نه کاملاً به محیط تجاری، و به همین علت، راحت‌تر می‌توانند قوانین هر دو محیط را زیر پا بگذارند. برای این افراد امتیازات و منافع زندگی سیاسی ضرورتاً مادی و مخفی است. فعالیت آن‌ها در اصل عبارت است از واسطه‌گری، فراهم‌آوردن امکان تماس‌ها، گفت‌وگوها و عقد قراردادهای میان عاملان فساد، و استفاده از اطلاعات محرمانه که اساس داد و ستدهای غیر قانونی است. در یک نظام دموکراتیک سالم، احزاب سیاسی ساختار فکری رأی‌دهندگان را شکل می‌دهند و احساس هویتی را در آن‌ها ایجاد می‌کنند که از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شود. این هویت با برنامه‌هایی ارزیاب شده احزاب

به رأی دهندگان شکل می‌گیرد. احزاب برای کسب اکثریت آرا، ناچارند شبکه‌های خود را گسترش دهند؛ زیرا در غیر این صورت، بر تعداد تشکل‌هایی که هریک نماینده آرمان‌های خاصی از گروه‌های مختلف مردم هستند، افزوده می‌شود.

لیکن در یک نظام دموکراتیک فاسد، چون رأی‌گیری نه بر مبنای حس هویت، بلکه بر مبنای جمع‌آوری آرای بیش‌تر است، عرصه انتخابات به بازاری تبدیل می‌شود که در آن سود و منفعت مبادله می‌شود. این نوع فساد و مشتری‌طلبی بر ارزش‌هایی استوار است که عمدتاً مشوق مناسبات طایفه‌ای و مغشوش کردن سودجویانه منافع عمومی و خصوصی است. فساد با دامن زدن به شکل کاملاً فردی و سودجویانه از انتخابات، بر توانایی احزاب در ایفای نقش اجتماعی خود تأثیر می‌گذارد. در این حالت، احزاب سیاسی دیگر نماینده و بیانگر منافع مجموعه شهروندان نیستند و به همین جهت، توانایی خود را در بسیج عمومی و ایجاد باورهای سیاسی از دست می‌دهند؛ بنابراین، خطر از پایین آغاز می‌شود و افراد، گروه‌ها و دسته‌های سیاسی جاه‌طلب به تهدید دایمی برای اتحاد و ثبات نهادهای حکومتی درمی‌آیند.

در یک نظام دموکراتیک سالم، یکی از نقش‌های مهم احزاب سیاسی، مشارکت در سیاست‌گذاری‌های دولتی است. اما اعضای فاسد احزاب، به جای ایفای صحیح این نقش، صرفاً به تصمیماتی اولویت می‌دهند که از محل رشوه‌خواری سوددهی بیش‌تری به همراه داشته باشند. گرایش این افراد در جهتی است که سرمایه‌های عمومی کشور را بیش‌تر در بخش‌هایی از اقتصاد که نظارت کم‌تر بر آن‌ها اعمال می‌شود، سرمایه‌گذاری کنند. چرخ‌هایی از فساد مالی و اقتصادی که به این ترتیب پدید می‌آید، قدرت مقامات دولتی و در نتیجه، نظارت و کنترل آن‌ها را تضعیف می‌کند. هم‌چنین فساد به دلیل ماهیت خود، مخفی‌کاری را بر روشنی و شفافیت، و گروه محدودی از دست‌اندرکاران صاحب قدرت و ثروت را بر توده گسترده مردم ترجیح می‌دهد. در یک دموکراسی فاسد، مافیای سیاسی سعی می‌کند تا با تعمیم روش‌های غیر قانونی در تمامی بخش‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، رفتارهای خلاف قانون را به مثابه یک رفتار عادی و معمولی رواج دهد. آن‌ها به کسانی که حاضر به همکاری باشند، قول دست‌یابی به بازارها و قراردادهای دولتی را می‌دهند و به توطئه و دسیسه‌سازی علیه کسانی که حاضر به همکاری در جرایم نیستند، می‌پردازند. هم‌چنین، در حکومت دموکراتیک گاهی تعدادی از کارگزاران فاسد با تعداد دیگر از افراد فاسد در نهادهای دیگر، بر سر به‌کارگیری شیوه‌های فساد به توافق می‌رسند و سپس منافع را بین خود تقسیم می‌کنند و انتصاب کارگزاران اجرایی و اداری را نیز به گونه‌ای تحت نظارت قرار می‌دهند که هم فساد پنهان بماند و هم به میراثی تبدیل شود که کارگزاران فاسد در طول سالیان متمادی آن را به نسل‌های بعدی کارگزاران واگذار کنند (مؤسسه تحقیقاتی تدبیر

۲-۴. مافیای سیاسی و ساختار حامی- پیرو

در طول دو دهه گذشته، مجموعه‌ای از افراد و اربابان قومی، بنا به ملاحظات منافع شخصی و خانوادگی و با داعیه قومی و یا حتی ملی، سبب خلق پدیده‌ای شده‌اند که می‌توان «مافیای سیاسی» نامید. با حضور پررنگ مافیای سیاسی در عرصه انتخابات و چانه‌زنی‌های سیاسی، فساد اداری در شبکه روابط حامی- پیرو سازمان‌دهی می‌شود که در آن سیاست‌مداران و گروه‌های ذی‌نفوذ در قدرت، کارمندان بخش عمومی، افراد و گروه‌های ذی‌نفع خصوصی نقش دارند. طبعاً، کارمندانی که تحت حمایت افراد و گروه‌های ذی‌نفوذ در قدرت سیاسی فعالیت می‌کنند، مجبورند به جای خدمت به کل جامعه، از امکانات و اختیارات خود برای خوش‌خدمتی به سیاست‌مداران یا جناح‌های ذی‌نفوذ در قدرت بهره‌برداری کنند. در این شبکه حامی- پیرو مافیای سیاسی، «تخصیص منابع و عرضه کالاها و خدمات دولتی بر اساس روابط سیاسی و ملاحظات خاص صورت می‌گیرد.» (خضری‌بک، ۱۳۹۵: ۵۱۳).

در ساختار قدرت حامی- پیرو، سیاست‌مداران و گروه‌های ذی‌نفوذ سعی خواهند کرد تا پیرامون خود گروه‌هایی را سازمان‌دهی کنند که برنامه‌ها و سیاست‌های آن‌ها را در بخش عمومی بیش‌تر مدنظر قرار دهند. در چنین ساختار قدرتی، تخصیص منابع عمومی و مساعدت‌های دولتی بر اساس روابط حامی- پیرو صورت خواهد گرفت. افراد و گروه‌های هم‌سود خصوصی (به‌عنوان مثال سرمایه‌داران) که می‌خواهند از حمایت‌های دولتی (مانند امتیاز تجارت، گرفتن یک قرارداد پرسود، استخدام کارمندان دولتی و...) استفاده کنند، باید نظر سیاست‌مداران و گروه‌های ذی‌نفوذ را برای واجد شرایط کردن خود جلب کنند. این کار نیز ممکن است مستلزم کمک به مبارزات انتخاباتی، پرداخت پول و سایر مساعدت‌ها به سیاست‌مداران و گروه‌های ذی‌نفوذ در قدرت باشد. در واقع، رابطه حامی- پیرو، بین گروه‌های هم‌سود (حامی) و سیاست‌مداران یا گروه‌های ذی‌نفوذ (پیرو) شکل می‌گیرد. آن‌ها از پیروان خود در بخش دولتی خواهند خواست که در اعطای مجوزها، قراردادها، استخدام‌ها و ... افراد و گروه‌هایی را که آن‌ها معرفی خواهند کرد، در اولویت قرار دهند. در این میان، ممکن است قوانین و مقررات، تفسیر، نقص یا دور زده شوند؛ بنابراین، در این رویکرد، رشوه‌ها به طور مستقیم به سیاست‌مداران و گروه‌های ذی‌نفوذ در قدرت و بخشی از آن‌ها نیز، به طور غیر مستقیم و چه بسا مستقیم، به مدیران و کارمندان بخش عمومی خواهد رسید. سیاست‌زدگی بخش عمومی، عدم اعتنا به قوانین، عشیره‌ای بودن ساخت سیاسی، دستگاه قضایی غیر قاطع و نسبتاً جانبدار، در ایجاد و گسترش

فساد نقش اساسی دارند (همان).

مافیای سیاسی در افغانستان دریافته‌اند که میزان بهره‌مندی از قدرت سیاسی، میزان دست‌یابی به ثروت را تعیین می‌کند و نحوه توزیع قدرت، شیوه دسترسی به منابع ثروت و راه‌های رسیدن به آن را مشخص می‌سازد. بر این اساس، مشارکت شهروندان در حکومت نه در یک رقابت سالم با یک زمینه برابر، بلکه از کانال واسطه‌ها و اربابان صورت می‌گیرد و اربابان شریک در قدرت سیاسی نیز باید سهم خود از تقرر یک فرد در پست حکومتی را داشته باشد؛ بنابراین، طبیعی است که سوءاستفاده از قدرت سیاسی فساد را در پی دارد و توزیع نابرابر قدرت، توزیع نابرابر ثروت را در پی خواهد داشت و توزیع نابرابر ثروت، مصداق فساد است. به گفته «مایکل جانستن»، ثروت و قدرت، در رفتار یک فرد کارگزار دولت که قدرت همگانی را برای آنچه هدف نبوده است، مورد سوءاستفاده قرار می‌دهد و از سوی دارنده ثروت، که از این سوء استفاده منتفع می‌شود، پاداشی دریافت داشته، در هم می‌آمیزند. پاداش می‌تواند شکل‌های زیادی به خود گیرد که عادی‌ترین شکل آن رشوه است (جین، ۱۳۸۵: ۴۶-۱۵).

۲-۵. فقدان فرهنگ مسئولیت‌پذیری و نظام پاسخ‌گویی

یکی از مؤلفه‌های دموکراسی، فرهنگ مسئولیت‌پذیری و الزام مسئولان به پاسخ‌گویی در قبال اعمال و رفتارشان است. در کشورهای توسعه‌یافته، به دلیل استواری پایه‌های دموکراسی، سیاست‌مداران باید همواره پاسخ‌گوی اشتباهات‌شان به مردم باشند. در نظام‌های دموکراتیک، سیاست‌مداران به منظور کسب آرا در انتخابات برای آرای مردم بسیار ارزش‌قایل‌اند؛ زیرا رقابت احزاب شدید و کوشش برای آشکار کردن کاستی‌ها و احیاناً فساد رؤسای حزب رقیب از طریق مطبوعات و رسانه‌ها نسبتاً زیاد است. در جوامع دموکراتیک، عملکرد دولت‌مردان از سوی مردم همواره مورد قضاوت و نقد قرار می‌گیرد؛ از این رو، آنان باید در مورد کمیت و کیفیت عملکرد خود پاسخ‌گو باشند. مقامات دولتی نسبت به پیامد تصمیم‌ها و اقدامات خود در برابر مردم مسئول هستند و باید برای هر نوع بازرسی و بازرسی در حوزه کار خود تسلیم محض بوده و نهایت همکاری را بنمایند. سیستم پاسخ‌گویی نقش واسطه‌ای را ایفا می‌کند که ارتباط بین سطوح مختلف را به وجود می‌آورد. سیستم پاسخ‌گویی، بخش اداری دولت را به بخش سیاسی و در نهایت به جامعه وصل می‌کند. فرض بر آن است که تمام اقدامات دولت در نهایت همان اقدامات شهروندان است که از طریق نمایندگان انجام می‌شود. به طور کلی، در ساختار بخش دولتی در یک نظام دموکراتیک دو نوع پاسخ‌گویی وجود دارد:

۱. پاسخ‌گویی سیاسی: در این نوع پاسخ‌گویی، مسئولین در برابر مردم و سئوالات نمایندگان مردم - که از سوی مردم - به دولت رأی اعتماد داده‌اند، مسئول‌اند و باید به آنان پاسخ‌دهند و

به طور مستند آنان را قانع سازند. هم‌چنین خود نمایندگان نیز نسبت به عملکرد خود در برابر مردم مسئول‌اند و باید به‌صورت مستند آنان را در قبال عملکرد خود قانع سازند.

۲. پاسخ‌گویی اداری (مدیریتی): در این نوع پاسخ‌گویی، بخش‌های مختلف دولت در برابر انتظارات مردم باید نسبت به کمیت و کیفیت خدماتی که ارائه می‌کنند، پاسخ‌گو باشند (فرچ‌پور، ۱۳۸۳: ۷۱-۷۰).

در افغانستان اولاً، کسی خود را در برابر مردم و در قبال رفتار خود مسئول احساس نمی‌کند و بیمی از عواقب کار خود ندارد؛ چون نه فرهنگ پاسخ‌دهی وجود دارد، نه هیچ خطای‌ای در برابر وجدان جمعی خود را سرافکننده می‌بیند و نه ترسی از تعقیب و بازپرسی جدی وجود دارد. ثانیاً، پاسخ‌دهی و احیاناً گزارش‌دهی از عملکرد مدیران نیز با یک فرایند صوری همراه است که تنها ظواهر امر را درست می‌کند و مردم نیز این گزارش‌دهی و ژست مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی را چندان جدی نمی‌گیرند.

۲-۶. فرهنگ معافیت و فقدان عزم جدی برای مبارزه با فساد

یکی دیگر از عوامل مهم سیاسی که در کنترل یا گسترش فساد در جامعه بسیار مؤثر است، میزان عزم سیاسی سیاست‌مداران و حمایت آن‌ها از مبارزه با فساد می‌باشد. چنانچه این عزم و حمایت جدی وجود نداشته باشد و فرهنگ معافیت گسترش یابد، انواع محدودیت‌های قانونی، بودجه‌ای، تبانی‌های سیاسی پشت‌پرده و نبود حمایت‌های معنوی، در نهایت مبارزه با فساد را با شکست مواجه خواهد ساخت.

در چند سال گذشته که مسئله مبارزه با فساد در کشور مطرح شده است، آنچه تا کنون دیده و شنیده‌ایم، تنها سخن و شعار مبارزه با فساد است و در عمل یک مورد جدیت و عزم راسخ از دولت در این زمینه مشاهده نشده است. به همین جهت، نه مفسدین و مدیران و کارمندان فاسد شعار دولت را تاکنون جدی گرفته‌اند و نه مردم چنین انتظار و امیدی دارند که دولت بتواند در این زمینه توفیق یابد. هرچه زمان می‌گذرد، مردم با مشاهده گسترش فرهنگ معافیت و بخشش فاسدان از سوی حکومت، مأیوس‌تر شده و امیدشان به ریشه‌کنی یا حتی تقلیل فساد در حکومت را از دست می‌دهند و شعارهای دولت در زمینه مبارزه با فساد را جدی تلقی نمی‌کنند. عزم دولت آنگاه راسخ تلقی می‌شود که غول فاسدان به پای میز محاکمه کشانده شوند و با جزای عادلانه، عزم و جدیت دولت به مردم نشان داده شود. از فساد مورچه‌فاسدان (فسادهای روزمره و جزئی در ادارات و نهادهای حکومتی) اگر بگذریم، موارد زیادی از اختلاس، رشوه‌ستانی‌های سرسام‌آور توسط غول فاسدان و دیگر مصادیق فساد کلان توسط رسانه‌ها به مردم معرفی شده است که پس از یکی دو روز بحث در رسانه‌ها، کاملاً به دست

فراموشی سپرده شده و دیگر خبر از تعقیب آن قضایا توسط حکومت شنیده نشده و اثری از آن باقی نمانده است. در بسیاری از این موارد، قراین و شواهد کافی توسط مطبوعات و رسانه‌ها ارایه گردیده و گزارش‌های دقیقی در زمینه وجود داشته است، و گاهی حتی با اعترافات ضمنی و جزئی مرتکبین فساد همراه بوده است.

این نکته به یک رویه تبدیل شده است که در کشورهای توسعه‌نیافته، به‌خصوص افغانستان، به علت فقدان عزم و اراده سیاسی و فقدان حمایت جدی مقامات عالی‌رتبه از امر مبارزه با فساد، معمولاً دولت‌مردان به تظاهر و به مبارزه با فساد و ژست مبارزه گرفتن اکتفا می‌کنند. یکی از راه‌های تظاهر به مبارزه با فساد آن است که مقامات عالی‌رتبه و مدیران و عرصه قضا در پاره‌ای از موارد تنها با کارمندان فاسد و خاطی در بخش فساد خرد به شدت برخورد می‌کنند. البته در سطح فساد کلان نیز در مواردی جهت تصفیه حساب‌های شخصی و سیاسی و بابت تسکین موقت افکار عمومی، مسائلی را مطرح نموده و پرونده‌سازی‌هایی را سامان می‌دهند. در تاریخ مواردی از برخوردهای جدی بعضی دولت‌مردان جوامع با فساد نکاتی ثبت شده است که می‌تواند الگو باشد. در مورد یکی از سلاطین هخامنشی آمده است که:

«فرمان داده بود تا پوست یک قاضی رشوه‌گیر را زنده زنده کنند و بر جای نشستن قاضی در محکمه پهن کردند تا قاضی بعدی که بر آن مسند می‌نشیند، تمایل به رشوه و رشوه‌گیری پیدا نکند.» (دورانت، ۱۳۹۱: ۴۱۸).

نمونه دیگر از برخورد شاه عباس صفوی با رشوه و فساد:

«وی وقتی شنیده بود که یکی از قضات از طرفین دعوا رشوه گرفته است، دستور داد تا قاضی رشوه‌خوار را وارونه بر چهارپایی نشانند و دم چهارپا را به دست قاضی داده و دل و روده گوسفندی را بر سر و صورت او آویختند و دور شهر گرداندند و شخصی پیشاپیش او فریاد می‌زد که این است جزای قاضی رشوه‌خوار.» (دادگر و معصومی‌نیا، ۱۳۸۳: ۷۱).

همه از چند سال حاکمیت نظام طالبانی در کشور تجاربی داریم و نویسنده خود نیز شاهد چندین مورد برخورد‌های قاطعی مانند نمونه‌های مذکور در بالا از سوی طالبان با مفسدین و رشوه‌خواران یا سارقین بوده است که در جای خود شایسته ستایش است. همین قاطعیت طالبان بود که اگر نتوانیم بگوییم رشوه و اختلاسی در دستگاه حکومتی طالبان وجود نداشت، حداقل گراف آن نسبت به امروز بسیار پایین بود و شاهد فساد کم‌تری در دستگاه آنان بودیم. در ادارات کسی جرأت رشوه‌ستانی نداشت و امنیت مالی مردم نیز بالا بود. در هنگام نماز، مغازه‌داران بدون این که مغازه‌شان را ببندند، در نماز

جماعت شرکت می‌کردند و نگرانی از سرقت مغازه‌شان نداشتند. اما در نظام جدید، سیاست‌مداران و مصلحت‌گرایی حکومت جدید، تاوان‌های سختی را بر ملت تحمیل کرده است. موارد زیادی است که افراد پس از ارتکاب اختلاس‌های کلان و ارتشا و فساد، مورد بخشش حکومت قرار گرفته و با پول اختلاس‌شده، دوباره به کشور متبوع دوم خود برگشته و به زندگی خود در خارج ادامه داده است. برای این طیف افراد که اغلب دو تابعیتی هستند، آمدن به افغانستان و اشغال یک پست و مقام برای چند روز، بهترین فرصت برای درآمدافزایی و پر کردن جیب و تجارت پرسودی است که در کشور محل اقامتش میسر نیست.

در عقرب سال ۱۳۹۰، عزیزالله لودین، رئیس وقت اداره عالی مبارزه با فساد اداری کشور، فهرست مقام‌های بلندرتبه متهم به فساد را به حامد کرزی، رئیس جمهور وقت، سپرد. نام‌های شماری از وزیران کابینه، رؤسای ادارات مهم دولتی، معینان برخی وزارت‌خانه‌ها و قوماندان‌های امنیه در این لیست قرار داشت و بعضی از این مقامات، به اختلاس‌های چندین صد میلیونی متهم بودند. تعدادی دیگر نیز به غصب زمین‌های دولتی پرداخته بودند. (www.dw-world.de/dw/article/0.15468345.00.html). اما این اقدام به هیچ سرانجامی نرسید و غول فاسدان هرگز محاکمه نشدند. در اساس، قضیه خیلی پیچیده بود و بسیاری از مقامات چون خود و اعضای خانواده و فامیل‌شان تا گردن در فساد غرق بودند، پیگیری فساد و اختلاس را به نحوی به صلاح خود نمی‌دانستند. در واقع، بسیاری از مقامات عالی‌رتبه که اسنادی از اختلاس و سوء استفاده از مقام علیه آنان وجود دارد، به‌صورت متقابل، نسبت به هم پرده‌پوشی می‌کنند و این روند هم‌چنان ادامه دارد.

۲-۷. غول فاسدان و فساد یخن سفیدها

بی‌تردید، مهم‌ترین عنصر در زمینه عوامل فساد، فساد خود مدیران عالی‌رتبه و رشد و گسترش غول فاسدان یا «فساد یخن سفیدها» در کشور بوده و «آب ما از سرچشمه گل آلود است». علاوه بر فساد سیاسی که پیش‌تر در سطح بالای حکومتی اتفاق می‌افتد، به لحاظ مالی نیز وقتی فساد در بالاترین سطح حکومت رخ می‌دهد، مدیران بالادست حکومت از طریق قراردادهای تدارک کالا و خدمات و اعطای امتیازات، منافع مالی عظیمی را به شرکت‌های خصوصی انتقال می‌دهند. رشوه‌ها و رانت‌های خصوصی را به سرمایه‌گذاران خصوصی همراه با سهمی به مقامات فاسد اداری انتقال می‌دهند. موارد زیادی از آلودگی مدیران و وزیران به فساد در مطبوعات مطرح شده است و اساساً اداره و وزارت‌خانه برای برخی مدیران و وزرا، محل کاسبی و به‌خانه ارتشا و اختلاس تبدیل شده است.

فرآیندهای خصوصی سازی نیز در برابر بندوبست‌های محرمانه با مقامات فاسد اداری آسیب‌پذیرند.

فسادی که شامل مقامات رده‌بالای دولت است، می‌تواند تحریف‌های جدی در شیوه عملکرد دولت و جامعه پدید آورد. دولت مبالغ بسیار زیادی برای تدارکات گسترده می‌پردازد و درآمد بسیار اندکی از واگذاری مؤسسات دولتی به بخش خصوصی و اعطای امتیازات دریافت می‌کند. مقامات دولتی فاسد انتخاب‌های بخش دولتی را تحریف می‌کنند تا رانت‌های عمده‌ای برای خودشان ایجاد کنند و سیاست‌های دولتی ناکارآمد و غیر عادلانه‌ای به وجود آورند. برخی مدیران دولتی بسیاری از طرح‌های غلط را تهیه می‌کنند و حتی برای طرح‌هایی که اساساً درست و معقول نیستند، بیش از حد هزینه می‌کنند. فساد مزایای درآمدزای خصوصی سازی و اعطای امتیازات را کاهش می‌دهد. شرکت‌هایی که قدرت انحصاری را از طریق رشوه‌خواری و نورچشمی بازی حفظ می‌کنند، مزایای کارآیی و واگذاری شرکت‌های دولتی به مالکان خصوصی را کاهش می‌دهند (اکرم، ۱۳۸۵: ۴۹ و ۶۹).

تجربه ثابت کرده است که رشد و گسترش فساد در سطوح بالا و در میان سیاستمداران و مقامات عالی‌رتبه، سبب رواج فساد در سطح پایین‌تر می‌شود. هم‌چنین، به تدریج که مأموران بیش‌تری فاسد می‌شوند، مجازات مورد انتظار برای فساد در صورت کشف، کاهش می‌یابد. ضمن این‌که کشف فساد توسط یک مأمور عالی‌رتبه سالم، آسان‌تر و ارزان‌تر از کشف آن توسط یک مأمور عالی‌رتبه فاسد است. با افزایش مأموران فاسد و کاهش مقدار رشوه، تقاضای رشوه‌دهندگان بالقوه برای خدمات فاسد افزایش می‌یابد. از سوی دیگر، عناصر فاسد ترجیح می‌دهند عنصری را که در طرف دیگر معامله ملاقات می‌کنند، تجدید نظر صعودی در احتمال ذهنی ملاقات افراد فاسد خواهند داشت و احتمال اقدام به کاری فاسد در دور بعدی توسط آن‌ها بسیار زیاد است (روحانی رصاف، ۱۳۷۸: ۱۰۲).

بنیاد اندیشه

گفته‌اند که مردم به حاکمان‌شان شبیه‌ترینند تا پدران‌شان. اگر مدیران عالی‌رتبه جامعه فاسد باشند، از مدیران میانی و کارمندان جزء ادارات و سایر مردم نباید انتظار داشت که پاکدامن بمانند. تجربه نیز نشان می‌دهد که بدون همکاری مقامات سیاسی ارشد، ارتکاب مفساد اقتصادی کلان امکان‌پذیر نیست. به همین جهت، مبارزه با فساد نیز بدون همکاری و اراده مدیران عالی‌رتبه ناممکن است و بر اساس بررسی‌های آماری انجام‌شده، همبستگی مثبت و معناداری بین فساد غول‌فاسدان (فساد کلان و فساد در بین مدیران عالی‌رتبه، سیاستمداران و یخن‌سفیدها) و فساد مورچه‌فاسدان (فساد کارمندان جزء و دون‌پایه) وجود دارد، کنترل فساد خرد بدون کنترل فساد کلان میسر نیست. هنگامی که کارکنان رده‌پایین دولتی نظاره‌گر فساد گسترده و کلان مقامات عالی‌رتبه به‌عنوان رهبران و الگوهای جامعه - باشند، جرأت و جسارت بیش‌تری برای ارتکاب فساد پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر، فساد سطح بالا، فساد سطح پایین را تشویق می‌کند. اگر حاکمان و فرمانروایان و مدیران عالی‌رتبه یک جامعه صالح و عاری از فساد باشند، مردم نیز از آنان تأثیر خواهند پذیرفت. برعکس، اگر حاکمان و دولت‌مردان و

مدیران عالی‌رتبه یک جامعه خود اسیر فساد باشند، مدیران میانی، کارمندان جزء و پایین‌رتبه و مردم عادی نیز ناگزیر به همان مسیر کشیده خواهند شد؛ چنان‌که گفته‌اند:

اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی / برآوردن غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد / ز نند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

تجمل‌گرایی مدیران و مسئولین و آغشته بودن آنان به فسادهای کلان، از بدترین انواع فساد در کشور است که باعث آلوده شدن و ناتوانی آن‌ها در برخورد با مفسد مالی و اقتصادی می‌شود. امروزه نه تنها مالکیت و سکونت در خانه‌های میلیونی برای مسئولین یک پدیده عادی تلقی می‌شود که دست بسیاری از مدیران ردیف اول ما در فسادهای بسیار کلان تا آرنج آغشته است و تا گردن در ارتشا، اختلاس، غضب زمین‌های دولتی و سایر انواع فساد غرق‌اند. قصرهای گوناگون در کابل، مراکز تجاری عمده در کابل و دبی، حساب‌های بانکی، شرکت‌های تجاری در داخل و خارج کشور، همه متعلق به مقامات عالی‌رتبه دولتی است و نه مأمور ترافیک یا کارمند عادی؛ مقاماتی که تا چند سال قبل یا یک فرمانده جهادی بی‌ثروت بودند و یا یک مهاجر بی‌نوا. علاوه بر این، فسادی که بیش‌ترین آسیب‌ها را به رشد اقتصادی می‌زند، رشوه‌ستانی‌ها، اختلاس‌ها و دزدی‌های عظیم و جوه دولتی است که عمدتاً توسط سیاست‌مداران و مدیران عالی‌رتبه فاسد و اطرافیان نزدیک آن‌ها صورت می‌گیرد.

بنابراین، در هر جامعه، به‌خصوص در کشورهای جهان سوم، بین فساد سیاست‌مداران و مدیران عالی‌رتبه و فساد خرد (در سطح کارمندان پایین‌رتبه ادارات، نیروهای پلیس، مأموران ترافیک، کارمندان سازمان‌های دولتی در امور گمرکی، تجاری، شهرداری و نظایر آن) ارتباط ناگسستی وجود دارد. در کشورهای در حال توسعه و فقیر، فساد در هر دو سطح خرد و کلان بالاست؛ ولی چون میزان منابعی که در سطح فساد کلان و فساد یخن سفیدها صورت می‌گیرد، در مقایسه با فساد خرد بسیار بالاست، فساد خرد یک امر عادی تلقی می‌شود.

پیچیدگی و مشکل کار آن‌جا بیش‌تر می‌شود که هنگام افشاشدن فساد مقامات عالی‌رتبه، این مقامات با اعمال نفوذ گسترده و زدوبندهای پشت‌پرده، مانع از ادامه کار رسیدگی به پرونده‌ها شده و افراد مسئول در امر مبارزه با فساد یا مورد تطمیع و تهدید قرار می‌گیرند و یا برکنار می‌شوند. شاهدان پرونده‌ها مورد تهدید قرار گرفته و یا به قتل می‌رسند و همزمان مدارک از بین برده می‌شوند. در نهایت و به تدریج، در گذر زمان پرونده‌ها به فراموشی سپرده می‌شود. به‌عنوان مثال، شیوع فساد در سیاست‌مداران نظام کمونیستی در شوروی سابق سهم به‌سزایی در شکست این نظام و فروپاشی این کشور داشت. به همین جهت، «میخائیل گورباچوف» مسئله «پروستریکا» (سیاست بازسازی و

اصلاحات اساسی) را مطرح ساخت که در نهایت به شکست خود گورباچوف منجر شد (پلیوشچ، ۱۳۷۵: ۲۸-۲۹).

به هر حال، فساد ساختار نظام سیاسی و فساد مؤلفه‌ها و عناصر دموکراسی، با فساد سران و مدیران عالی رتبه نظام سیاسی و رهبران احزاب آغاز می‌شود و بر کل بدنه نظام سیاسی و جامعه سایه می‌افکند. در یک دموکراسی سالم، سیاست‌مداران و مدیران، خرسندی و رضایتی که از حرفه خود کسب می‌کنند، بیش‌تر جنبه نمادین (کسب شهرت، اعتبار و اقتدار) دارد تا جنبه مادی. اما در یک حکومت فاسد، احزاب تمایل دارند تا افرادی را انتخاب کنند که از راه معاملات نامشروع با آنان بتوانند به اهداف مالی خود دست یابند. در چنین بافتی، حرفه سیاسی راهی است کاملاً سریع برای بالارفتن از پلکان ترقی اجتماعی، به‌خصوص که ارتباط متقابل محیط سیاسی و محیط تجاری به فزونی است برای این افراد امتیازها و منافع زندگی سیاسی ضرورتاً مادی و مخفی است. فعالیت آنان در اساس عبارت است از واسطه‌گری، فراهم آوردن امکان تماس‌ها، گفت‌وگوها و عقد قراردادهای میان عاملان فساد و استفاده از اطلاعات محرمانه به منزله محور رایج داد و ستدهای غیر قانونی (دلپورتا، ۱۳۷۵: ۲۰).

از سوی دیگر، مقامات بلندرتبه سیاسی در قبال دریافت رشوه، جریان تصویب پروژه‌های سرمایه‌گذاری را به سمت شرکت‌های خارجی یا داخلی معینی هدایت می‌کنند و یا سرمایه‌گذاری‌های دولتی را به سمت سرزمین زادگاه آبا و اجدادی خود سوق می‌دهند. در این حالت و در اغلب موارد، به علت فقدان توجیه اقتصادی این سرمایه‌گذاری‌ها، اقتصاد کشور برای تولید یک واحد محصول، نیاز به سرمایه به مراتب بیش‌تری خواهد داشت و نرخ بازده و اولویت‌بندی پروژه‌ها بر اساس «تحلیل هزینه-فایده» به‌عنوان معیاری برای گزینش پروژه‌های سودآور، اهمیت خود را از دست می‌دهد و در مجموع، سهم این هزینه‌ها در کمک به رشد اقتصادی بسیار ناچیز خواهد بود (فرچپور، ۱۳۸۳: ۸۵-۸۴).

۲-۸. جزیره‌های محلی قدرت

در خارج از مرکز و در سطح ولایات، یکی از عوامل جدی رشد فساد اداری، تک‌تازی قدرت‌های محلی و فقدان حساب‌کشی از آنان است. ساختار اجتماعی افغانستان شرایط مناسبی را برای نضج‌گیری نظام‌های ملوک‌طوایفی و مستقل از مرکز فراهم نموده است. بسیاری از والیان نه به خاطر کاردانی و لیاقت، بلکه به جهت مصالح سیاسی و اقتضائات منطق قبیله‌ای و عقلائی قوم‌ی یا در اثر نفوذ مافیای سیاسی و اربابان سنتی به کار گمارده می‌شوند. این نوع والیان نیز با استفاده از ساختار اجتماعی‌ای که بر منطق قوم‌ی و قبیله‌ای یا محیط مافیایی استوار است، در اثر سازش با متنفذین محلی، در برابر اقدامات و رفتارشان به کسی پاسخ‌گو هم نیستند. واینر و هاتینگتون معتقدند، ساختار اجتماعی بر وضعیت

سیاست در بالاترین سطوح دولتی اثر می‌گذارد و کارهای مجریان سیاست‌های دولت در سطوح بسیار پایین مؤثر است. در مواردی که ساختار اجتماعی دربرگیرنده قدرت‌مندان محلی کاملاً جا افتاده نیست یا این‌که چنین قدرت‌مندانی به قدر کافی تضعیف شده‌اند، رهبران دولتی فرصت بیشتری برای اعمال قوانین یکسان دولتی را دارند و می‌توانند کانال‌هایی برای حمایت گسترده اجتماعی و سیاسی را پیگیری کنند. در عین حال، در همین شرایط است که تلاش برای بقا تا آن حد اهمیت نمی‌یابد که توانایی دولت را برای انجام‌دادن و اجرای برنامه‌های خود ناتوان سازند. برعکس، در جوامعی که کنترل اجتماعی در آن‌ها در دست سازمان‌های متعدد اجتماعی در سطح محلی است، قواعد رفتاری از سوی قدرت‌مندان محلی دیکته می‌شود. سازش مجریان سیاست‌های دولت با رهبران سازمان‌های اجتماعی محلی باعث می‌شود که منابع دولت در اختیار قدرت‌مندان محلی قرار بگیرد (واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹: ۴۳۷).

در مواردی که نظارت ضعیف باشد، رهبران منطقه‌ای، مقامات محلی دولتی و سیاست‌مداران منطقه‌ای و محلی می‌توانند از اختیارات بودجه‌ای، تماس با رهبران دولتی سطوح بالاتر و نیز از نیروی موجود در اختیارشان جهت منافع شخصی استفاده کنند. قدرت‌مندان محلی در راهبردهای بقای خود از منابع دولتی که در اختیار آن‌ها گذاشته می‌شود، جهت وابسته کردن مردم به خودشان استفاده می‌کنند. آزادی آن‌ها در بهره‌گیری از این منابع تا حدود زیادی به قدرت چانه‌زنی مجریان دولتی بستگی دارد. بدین ترتیب، قدرت‌مندان محلی برای حفظ کنترل محلی خود با منابع و کارمندان دولت شریک می‌شوند (همان: ۴۳۵-۴۳۴).

نتیجه

بخشی از زمینه‌ها و عوامل فساد اداری در افغانستان، عوامل سیاسی است. سیاست در تعریف ارزش‌ها و هنجارهای جامعه نقش مهمی ایفا می‌کند. سرشت و ماهیت نظام سیاسی و نحوه توزیع قدرت و منطق رقابت سیاسی، بی‌تردید از عوامل تأثیرگذار بر پدیده فساد به شمار می‌رود. در افغانستان، یکی از عوامل بنیادی فساد که از جنس سیاست است، بحران‌های سیاسی‌ای است که خود محصول منطق قومی و قبیله‌ای و لازمه تعارض ساخت اجتماعی و بافت فرهنگی جامعه است و یکی از عوامل اساسی فساد به شمار می‌رود. علاوه بر این، شرایط گذار از جامعه سنتی و روند نوسازی، به‌خصوص در فقدان یک مدیریت مناسب دوران گذار، خود عامل تشدید بحران‌هاست. دوران گذار و روند نوسازی، از طریق واسطه‌هایی، سبب ایجاد بحران‌های فراگیر سیاسی می‌شود و بحران‌هایی نیز بروز انواع فساد را در پی خواهد داشت. فساد سیاسی و اداری نیز به نوبه خود، آهنگ توسعه در جامعه را



با کندی مواجه می‌سازد و نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را از رشد و ترقی باز می‌دارد. به این ترتیب، دور باطل و چرخهٔ عقیمی در جامعه به گردش درمی‌آید. در روند نوسازی جامعه، پدیده‌هایی رخ می‌نماید که به‌خصوص در یک جامعهٔ تحت حاکمیت منطق قومی - قبیله‌ای، سنت با پدیده‌های نوظهور که معلول شرایط گذار و روند نوسازی جامعه به شمار می‌رود، در تصادم قرار گرفته و سبب ایجاد بحران‌های سیاسی در جامعه می‌شود و فساد سیاسی را در پی دارد. تردیدی نیست که فساد سیاسی نیز یک مولود طبیعی خواهد داشت: فساد اداری مزمن.

جامعهٔ افغانی در تاریخ خود در پنج مقطع، حرکت به سوی نوسازی را آغاز نموده است؛ اما تا کنون توفیقی نصیبش نشده است. دلیل این امر حاکمیت منطق قومی و قبیله‌ای و در نتیجه، گران‌بار بودن سیاست و نظام سیاسی ما از رویکردها و مطالبات قومی-قبیله‌ای است. حرکت‌ها و موج‌های گذشتهٔ گذار به دموکراسی، نوسازی و توسعه، علاوه بر این که بسیار صوری و سطحی بوده است، بیش‌تر ماهیت سیاسی داشته و با فقدان ظرفیت فرهنگی و اجتماعی برای تحول در کشور روبه‌رو بوده است. تحول در عرصهٔ سیاست و حکومت، زمانی با توفیق همراه می‌شود که منطق و عقلانیت مدرن جایگزین منطق قومی و قبیله‌ای شود و تحول در فرهنگ و اذهان مردم ایجاد و زمینه و ظرفیت اجتماعی برای تحول سیاسی فراهم شود. از آن‌جا که زمینهٔ فرهنگی و ظرفیت اجتماعی برای تغییر و دگرگونی در جامعه فراهم نبوده و منطق قومی - قبیله‌ای هم‌چنان بر اذهان و روح افراد جامعه حاکم بوده است، هر موج از نوگرایی و حرکت به سمت توسعه، نه تنها با ناکامی مواجه شده است، بلکه بحران‌های فراگیر سیاسی را نیز در پی داشته است و این بحران‌ها نیز زمینه‌ساز فساد سیاسی و اداری شده است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

روی دیگر سکه، سرشت و ساختار نظام سیاسی در جامعه است. نظام سیاسی موجود افغانستان هرچند صورت دموکراتیک یافته است؛ اما سیرت و ماهیت آن با مؤلفه‌های قومی و قبیله‌ای سرشته شده است. به همین دلیل، خطرها و نقاط ضعفی که در یک نظام دموکراتیک در هر جامعهٔ دیگری ممکن است زمینهٔ بروز فساد را فراهم کند، در افغانستان این خطرها و زمینه‌ها با گراف بیش‌تری وجود دارد. در چنین نظامی، خطای مردم در انتخاب یا تعمدشان در انتخاب غیر صالح و غیر اصلح و گزینش دولت‌مردان فاسد، تقسیم مشاغل بین خویشاوندان و هم‌قبیله‌ای‌ها، دورشدن احزاب از اصول اخلاقی، همه و همه، یک پدیده‌ای طبیعی و مطابق سرشت نظام سیاسی و هم‌خوان با بستر اجتماعی آن (فرهنگ قبیله و منطق قومی) است. ماهیت قومی و قبیله‌ای نظام و نیز حاکمیت منطق قومی و قبیله‌ای در بافت کلی جامعه، سبب فقدان شایسته‌سالاری و روی کارآمدن قوم‌سالاران و مافیای سیاسی می‌شود. در افغانستان هم انتخابات و نظام انتخاباتی با نابسامانی‌های جدی روبه‌روست و هم چرخندهٔ

دموکراسی که احزاب و نظام حزبی است، با چالش‌های اساسی مواجه است. ادبیات، منطق و رویکردی که بر رقابت احزاب در افغانستان حاکم است، جز فساد، چیز دیگری نمی‌تواند در پی داشته باشد. آنچه که در پدیدهٔ تحزب و نظام انتخاباتی یک کشور مهم و دارای حساسیت است، چند امر است: یکی ماهیت و سرشت تحزب، دیگری کم و کیف تأمین منابع مالی انتخابات و بالاخره نکتهٔ سوم هم منطق رقابت احزاب و منطقی رأی‌دادن مردم. در جامعهٔ ما تحزب و انتخابات در همهٔ زمینه‌های فوق با نابسامانی‌ها و چالش‌های چشم‌گیری روبه‌روست و همین نابسامانی‌ها و چالش‌ها سبب رشد و تشدید پدیدهٔ فساد سیاسی و اداری شده است.

علاوه بر موارد فوق، در ارتباط با زمینه‌ها و عوامل سیاسی فساد، باید به تشکیل مثلث فاسد و سه ضلع فساد، یعنی تلازم قدرت، ثروت و فساد نیز اشاره نمود. میزان بهره‌مندی از قدرت سیاسی، میزان دستیابی به ثروت را تعیین می‌کند و نحوهٔ توزیع قدرت، شیوهٔ دسترسی به منابع ثروت و راه‌های رسیدن به آن را مشخص می‌سازد. قدرت ذاتاً فسادآور است و قدرت مطلق، فساد مطلق را در پی خواهد داشت. سوء استفاده از قدرت سیاسی فساد را در پی دارد و توزیع نابرابر قدرت، توزیع نابرابر ثروت را در پی خواهد داشت و توزیع نابرابر ثروت، مصداق فساد است.

به منظور توفیق در امر مبارزه با پدیدهٔ فساد اداری و با توجه به عوامل و زمینه‌های متعدد این پدیده، نیازمند راه‌کارهای متعدد در ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و اداری هستیم. در عین حال، راه‌کارها باید هم پیش‌گیرانه باشند و هم درمان‌گرایانه، هم برای کوتاه‌مدت و هم برای درازمدت. راه‌کارها در مجموع باید بر چهار پایه استوار باشد: (۱) پیش‌گیری؛ (۲) آموزش؛ (۳) تعزیر و (۴) نظارت. اما در این جا به تناسب موضوع اختصاصی بحث این نوشتار (عوامل سیاسی فساد)، تنها به چند نکتهٔ مختصر در عرصهٔ سیاسی اشاره می‌شود. از منظر سیاسی، در امر مبارزه با فساد، اقدامات ذیل باید انجام شود:

۱. دولت باید نشان دهد که در امر مبارزه با فساد اداری عزم راسخ و ارادهٔ جدی دارد. تا کنون کسی به این عزم و اراده باور ندارد.

۲. برای زدودن یا کاهش فساد، در قدم اول باید با دانه‌درشت‌ها و غول فاسدان مبارزه بی‌امان صورت گیرد.

۳. نظام حزبی و انتخاباتی باید اصلاح و تأمین مالی احزاب شفاف‌سازی شود.

۴. شایسته‌سالاری حاکم شود و نظام استخدامی کشور از قبیله‌سالاری، پارتی‌بازی و مصلحت‌سنجی‌های سنتی رهایی یابد.

۵. فرهنگ مسئولیت‌پذیری و نظام پاسخ‌گویی دستگاه‌ها تقویت شود.

۶. کنترل بیرونی قوی و سیستم نظارتی و بازرسی توانمند ایجاد شود.

۷. از حجم بوروکراسی کاسته شود و روند بوروکراتیک شفاف‌سازی شود.

۸. دولت الکترونیکی توسعه یابد و از حجم مراجعات مردم به ادارات کاسته شود.

در پایان، می‌توان یک پیشنهاد متفاوتی را نیز مطرح نمود. از آن‌جا که مبارزه مؤثر با پدیده فساد اداری تنها با اقدام یک نهاد دولتی یا خصوصی و تصمیم افراد خاصی ممکن نیست، بخش‌های دولتی و غیر دولتی و دولت و مردم باید در یک اهتمام جدی و با عزم راسخ ملی به سوی محو این پدیده شوم گام بردارند. به نظر می‌رسد که نقطه آغاز برای چنین عزمی و برای هدایت اراده‌ها و بسیج امکانات برای مبارزه بی‌امان با فساد، تأسیس یک نهاد مردمی است. ما نیازمند یک مرجع مقتدر، باکفایت، دست‌های پاک و عاری از فساد هستیم که بتواند هم موارد اعتماد مردم قرار گیرد و هم بتواند به صورت بی‌طرف، هر سه قوه حکومتی را نظارت و کنترل کند. چنین مرجعی می‌تواند شورای باشد مردمی و منتخب خود مردم، نه وابسته به یک نهاد خاص حکومتی: «شورای عالی مردم مبارزه با فساد اداری».

این شورا باید نهادی باشد که رهبری و اداره آن را یک تیم منتخب از سوی مردم و از میان افراد خوشنام و شناخت‌شده به صلاح و سلامت به عهده داشته باشد و هر سه قوه ملزم و متعهد به همکاری با این نهاد باشند و بر سر راه فعالیت آن مانعی ایجاد نکنند. شیوه انتخاب اعضای این نهاد می‌تواند از طریق انتخابات آزاد از هر ولایت یک نفر باشد که با رأی مستقیم مردم و از میان افراد خوشنام آن ولایت انتخاب می‌شوند. یا این‌که اگر امر مبارزه با فساد را جدی تلقی می‌کنیم و اگر به پیامدهای شوم این سرطان ملی باور داریم، ارزش آن را دارد که در این زمینه یک لویه‌جرگه ویژه مبارزه با فساد تشکیل شود و این جرگه اعضای نهاد مسئول مبارزه با فساد را تعیین نماید. نفس انتخابات برای گزینش اعضای این نهاد یا راه‌انداختن لویه‌جرگه در این زمینه، موحی را ایجاد می‌کند که مردم و مسئولین همه مبارزه با فساد را جدی تلقی خواهند نمود. رؤسای سه قوه نیز می‌توانند در این شورا عضویت داشته باشند و رئیس شورا با رأی اکثریت شورا تعیین می‌شود.

منابع

۱. بدیع، برتران (۱۳۷۶)، توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیبزاده، تهران، نشر قومس.
۲. پلیوشیچ، لئونید (۱۳۷۵)، چهره فساد پس از گلاسنوست، پیام یونسکو، سال بیست و هفتم، شماره ۳۱۳.
۳. جین، آروین ک. (۱۳۸۵)، اقتصاد سیاسی فساد، ترجمه ناصر وثوقی، تهران، پژوهشکده امور اقتصادی، چاپ اول.
۴. حبیبی، نادر (۱۳۷۵)، فساد اداری، تهران، انتشارات وثقی، چاپ اول.
۵. خضری، محمد (۱۳۸۴)، تحلیل نهادی فساد اداری، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۹.
۶. دادگر، حسن و غلامعلی معصومی نیا (۱۳۸۳)، فساد مالی، تهران، انتشارات کانون اندیشه جوان، چاپ اول.
۷. دلاپورتا، دوناتلا (۱۳۷۵)، فساد و دموکراسی، پیام یونسکو، سال بیست و هفتم، شماره ۳۱۳.
۸. دورانت، ویل و آریل دورانت (۱۳۹۱)، تاریخ تمدن، ج ۱، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهاردهم.
۹. ربیعی، علی (۱۳۸۳)، زنده باد فساد، تهران، ناشر سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم.
۱۰. رزاکرم، سوزان (۱۳۸۵)، فساد و دولت، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، انتشارات شیرازه، چاپ اول.
۱۱. رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۲)، انومی جامعه، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.
۱۲. رواق، الیور (۱۳۶۹)، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرفوادمقدم، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، چاپ اول.
۱۳. روحانی رصاف، جواد (۱۳۷۸)، فساد اداری و توسعه، مجله برنامه و بودجه، شماره ۴۲.
۱۴. رهبر، فرهاد و همکاران (۱۳۸۱)، بازشناسی عارضه فساد مالی، ج ۱، تهران، نشر جهاد دانشگاهی، چاپ اول.
۱۵. فرج پور، مجید (۱۳۸۳)، فقر، فساد و تبعیض موانع توسعه در ایران، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول.
۱۶. مجددی، شاه آقا (۱۳۸۰)، حبیب الله خادم دین رسول الله، کابل، انتشارات میوند.
۱۷. المنظمه العربیة للتعمیه الاداره (۲۰۰۸م)، الفساد الاداری و المالی فی الوطن العربی، اطبعه الاولى القاہره، المنظمه العربیة للتعمیه الاداره.
۱۸. مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد (بی تا)، فساد مالی و اقتصادی؛ ریشه‌ها، پیامدها و مقابله، ج ۱، تهران، مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، چاپ اول.
۱۹. واینر، مایرون و ساموئل هانتینگتون (۱۳۷۹)، درک توسعه سیاسی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۲۰. ولز، کریس (۱۳۸۲)، نظریه‌ای درباره تغییر اجتماعی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۲۱. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۲)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم، چاپ سوم.
۲۲. همدمی خطبه سرا، ابوالفضل (۱۳۸۳)، فساد مالی: علل، زمینه‌ها و راهبردهای مبارزه با آن، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.